

www.kandoo.cn.com

موضوع مطالعه و تحقیق:

سیری در زندگانی بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه زهرا (س)

سیده زنان عالم ام ابیها...

گردآورنده:

.....

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

بسمه تعالی

اینجانب سیده بهیه صمدی دبیر دبیرستان محمودزاده (منطقه ۱۱) تهران در تهیه این

تحقیق به منابع زیر مراجعه نموده ام.

فهرست منابع

- ۱- کتاب مسند فاطمه (ع)، تألیف مهدی جعفری.
- ۲- کتاب نهج الحیاه، تألیف محمد دشتی.
- ۳- کتاب بانوی نمونه اسلام، تألیف ابراهیم امینی.
- ۴- کتاب بانوی اول، تألیف جواد نعیمی.
- ۵- کتاب سیده زنان عالم، تألیف شهید عبدالحسین دستغیب.
- ۶- کتاب زندگانی فاطمه زهرا (ع) (شعر)، تألیف سیدجعفر شهیدی.

مقدمه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهر كم تطهيرا»

منظومه محنت زهرا و آل او
دوشیزگان پرده نشین حریم قدس
بر خاطر کواکب ازهر نوشته‌اند
نام بتول بر سر معجر نوشته‌اند

سپاس خداوندی را درخور است که به برکت اصحاب کسا، عرش و فرش
بیافرید و نعمت در آن بگسترانید و از برای جانشینی خود بر روی زمین
انسان را از ماند آبی گندیده بسرشت و برای هدایت او پیامبران فرستاد. درود
برون از شمارش بر خاتم پیامبران که با ارائه رسالتش دین خدا را استواری
بخشید و بشر را به راه راست رهنمون شد و با وانهادن قرآن و عترت پاک،
چراغ شریعت را تا قیام قیامت بیافروخت. و سلام بر گرامی دخت پیامبر،
محبوبه داور، همسر حیدر، فاطمه زهرا باد.

صدایی از آن دور دور، از آن دور دور، می آید، کم قوت است اما نافذ، تیز
رو، به نشانه دل، دل‌های گشاده بر صفا، دل‌های اهل حق، اهل ولایت. این
صدا، صدای بانوی بزرگ عالم است و گوش، گوش این خدمتگزاران دیانت. که
مجموعه ای چنین لطیف را پس از بسیار رنج فراهم داشتن. چه رنجی؟ و چرا؟
کوشیدند ناجوانمردانی که معاصر آن بانو بودند (و یا پس از آن با همان
ناجوانمردی، بلکه سخت تر و ریا کارانه تر) که این صدا را در گلو، و سپس

در یادها و خاطره ها خاموش و بی اثر گردانند. گرچه بسیاری را توانستند، اما خداوند عزیز، آنچه را «نمونه آن بسیار» و «پرتوی از آن خرمن روشنی» بود، به عنایت بر ما نگاه داشت «همه شکر گزاریم.» و گویا که این صدا مستقیم هم آمده است که چنین صراحت دارد و چنین تأثیر می گذارد. خوبست که سابقه این امر را میان شیفتگان حق، یاد آوریم تا امید بخش دلها باشد. مردی زنده از «دیار طوس» می شنود صدای رسول خدا را، از ورای قرنهای، از ورای کوهها و دره ها و حصارها، حتی از ورای حجاب های تاریخ ما و تاریخ همه حق دوستان که؛ تو گویی دو گوشم بر آوای اوست؛ دو گوش من. همین گوشها که در پی گوش دل به انتظار؛ حاضر نشسته است، و با هدایت فطری دل می تواند دریابد حق را، برگزیند حق را، فروگیرد از هر وارده ای؛ حق را که «شرع داخل» را «عقل درون» را «رسول باطن» را در کنار، و بلکه بر سر ناظر دارد. به همین لحاظ یقین می کند بر حق دریافته و گزیده اش، گوید: درست این سخن، گفت پیغمبر است، یعنی تردید ندارم، بر یقین کامل هستم، خود شنیده ام و خود دریافته ام و مستقیم از گوینده صادق آن، این من، و این گوش دل من «ما کذب الفواد مارای» می بیند رسول را در می یابد کلام او را، فرا می گیرد آن را، به گوش، به جان، به دل، و به عمق دل می سپارد. حجابهای حوادث، بدور، غبار سیاستها، بدور، القآت بد نظران بدور. این چه کلامی است که اگر طالب خود را بیدار و حاضر بیند، در هر زمان، در هر جا، خود را به او رساند؟ این کلام برهانی است، این کلام زنده است.

چشم و شامه نیز همین توان دریافت را به لطف خدا دارند. اویس را در بیابان، صورت پیامبر، به دیده آمد که زخم خورده است، بی هیچ تامل که (حکایت از یقین او در رؤیت بود) سنگ برگرفت، و حواله پشیمانی خود کرد، تا شرط وفا و همدردی و همدلی را گزارده باشد.

پیامبر نیز بوقتی، در معبر که به سوی خدا می رفت، بوی اویس را شنید و فرمود: «اشم رائحه الرحمن من جانب الیمن» و بسیاری از مومنان مکتب ما، چنین؛ واقعه؛ را داشته اند که می گفتند: برمشام می رسد هر لحظه بوی کربلا و آنقدر مکتب ما از این وقایع دارد که یقین را پای، محکم تر می کند، و عنایت خدا را در هدایت از منع ها و حصارها و پرده ها و... فراتر و برتر، رسا و نافذ می نماید، تا حجت بر همه، بالغ باشد و آنچه دل را روشنگر است و راهنما، به اهل آن برسد که: هو الهادی..... فاما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم. تو دلیل می طلبی که واسطه باشد، از عالم حس تو را به مفهوم و با وساطتی دیگر به معنی و معقول برساند. از چنان وجودی برآید، نقل آنچه فراتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است.

این دفتر از حق سخن دارد و از آن خانه؛ آوایی را ابلاغ می کند که از نظر خدا در، منتهای رفعت؛ است (فی بیوت اذن الله ان ترفع) و آن خانه خانه وحی است و سخنان پنهان حق؛ پنهان از هر که اهل معرفت نیست؛ بر آن خانه وارد شده است. و اهل آن خانه، دانا ترند به آن معانی و معارف (اهل البیت ادری بما فی البیت) و در این دفتر، صدای آن وجود ثبت است که، عزیزترین اهل این

خانه است. رسول خدا او را ام خود، اصل خود، مایه اساسی حرکت وجودی و رسالتی خود دانسته است (فاطمه ام ابیها). و حدیث قدسی که خداوند، گوینده آن است (فاطمه) را اساس خلقت دانسته است و رمز همه رمزها. نه فقط اساس خلق عالم و آدم، که اساس آفرینش محمد (رسول الله) بود که حقیقت همه رسالتها است و بقول مسیح (ع) همه پیامبران، لباس نبوت را از او به عاریت گرفته و در برداشته اند.

اساس خلقت علی مرتضی بود که هم وارث همه لطافت های معنوی انبیای بزرگ بود (آدم و نوح و ابراهیم...) و هم واجد همه محاسن اوصیای بزرگ، و هم نمودار نفس پاک، رسول خاتم، و هم طلایه دار جمع امامان حق، و سرور راهنمایان اهل ایمان، وقاید غر المحجلین.

در آن حدیث قدسی فرمود خدای حکیم که: لو لا فاطمه لما خلقتکما.

اگر این وجود که ناقل حقیقت رسول خدا، در وجودهایی چون حسن و حسین، و سایر عترت پاک او است، نبود. اگر این نشر رحمت از «انا ارسلناک رحمه للعالمین» در تقدیر قرار نمی گرفت. آن بهترین معرفت تنزیل (یعنی: محمد) و آن والاترین بیانگر تاویل (یعنی: علی) را هم نمی آفریدیم. که طرح خلقت فاطمه، عالم را، و عالمیان را، چنان تواند کرد که نمودار حکمت خداوندی باشد و (عقل بکمال) را وابدارد که گوید: فتبارک الله احسن الخالقین. اینک آن آوارا تا (گوش اهل دل) نزدیک می داریم. و به امید اینکه «اهل معنا» آن گاه که حضور دل دارند (مثل حال نماز. که لاصلوت الا بحضور القلب) این دفتر را

بگشایند و این صدف را به عنایت حق باز کنند تا گوهرها به دست آورند و مرواریدهای غلطان برگردن (وجود) آویزند. تا مصداق باشند: (کونوا لنا زینا) را که اعتقاد و عملشان مکتب رازیور باشد. اما این صدا را اگر می بینید باغم توام است، از آن است که خاستگاه دنیایی آن، این اقتضا را داشته است. گاه از آن جاست که خود را در (شهر پیامبر) چنان بی کس می بینید که گوید: آیا در این دیار هیچ مسلمانی نیست که مدافع ما باشد؟

و گاه خود را بین در و دیوار، در فشار دست ستم می بیند، و گاه امام زمان خود را کت بسته و محکم پیش چشم می نگرد. و گاه صورت خود را کبود، و گوشواره اش را افشان بر خاک، احساس می کند. و بالاخره گاه از (بیت الا حزان) آوا به عالم در می دهد. همچون ابراهیم، بر فراز (مقام) که (اذن فی الناس...) و عاقبت از آن جا که بر ویرانه (بیت الا حزان) ناظر است و (آخرین کلامها) از او فرو می ریزند همچون کلام پر درد همسر او، که: هذه شقشقه هدرت.

این خاستگاه دنیایی سخن او است که غم آلوده است. و او (وجود معنایی) بود که پیش از نمایش خلقت در (نمود) قرار گرفت. او یک ظهور در (دنیا) داشت که اهل زمانه اش، قدر و والایش را حق شناسی نکردند، اما اثر وجودش، جان هر که را (اهل) بود، جان شد، و زندگی شد و شور شد و ولایت شد، که در دلها نوشته اند و به سطر و دفتر انعکاس یافته اند.

بسم الله الرحمن الرحيم (انا اعطيناك الكوثر، فصل لربك و انحر، ان شانئك

هو الابتر، صدق الله العلي العظيم.

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

خلقت نورانی

جهان از کتم عدم پای بر صحنه وجود ننهاده بود و زمان، لباس هستی بر قامتش دوخته نشده بود. نه عالمی حادث بود و نه مخلوقی موجود. تنها خدا بود و خدا بود. خدا قادر بود و منیع تمامی خیرات کمال مطلق بود و سرچشمه احسان، آن هم نه احسانی از روی نیاز همچون نیکی های مخلوقاتش. چون کمال مطلق بود.

می بایست اظهار قدرت خود کرده به آفریدن دست یازد. پس دست به کار تصویرگری شد و هستی را ایجاد نمود، تا نوبت به خلقت انسان رسید. هدف از خلقت انسان که بازگشتن به آدمی است - کمال بود و کمال در عبادت و بندگی خداوند نهفته و عبادت آدمیان چیزی جز قرار گرفتن در سایه رحمت الهی. که نتیجه این عبادت، شناخت بهتر و کاملتر ذات حق بود. پس هدف خلقت جود بر بندگان بود، نه سود برای آفریدگار.

حضرت باری مشیتش بر این تعلق گرفت تا بر روی زمین موجودی بر جای نهد که بایسته جانشینی او باشد. موجودی به نام انسان که نسبت به دیگر موجودات از ظرفیتهای ویژه ای برخوردار بود پس فرشتگان را مخاطب ساخته و فرمود: من {مشیتم بر این قرار گرفته تا} در زمین جانشین بر گمارم.

فرشتگان گفتند: پروردگارا: عزم بر این داری که کسانی بر گماری که فساد کنند و در زمین خونها بریزند؟ حال آنکه ما به تسبیح و تقدیس تو دل مشغولیم. پروردگار فرمود: من میدانم آنچه را که شما نمی دانید. بدین منظور و همچنین برای اظهار نهایت قدرت خود و ایجاد شریفترین مخلوق در عبودیت و بندگی، در غامض علم خود، دو هزار سال پیش از آفرینش دیگر مخلوقات، خمسه طیبه را بیافرید.

غایبی بر کون و مکان کیست؟ سبب خلقت پیدا و نهان کیست؟
جان پنهان شده در جسم جهان دانی دایره رفعت و شان دانی کیست؟
کیست _____ ت؟

«فاطمه مظهر اجلال خدا جل خدا»

هر موجودی به نوبه خود مظهر اسمی از اسماء حسناى خداوند سبحان می باشد و مظهر اتم و اکمل آن وجود چهارده نو پاک (علیهم السلام) است، زیرا تکراری در نظام هستی وجود ندارد. با این وجود، چون مظاهر جزئی کثرت آنها آشکار و وحدت آنها نهان است جهات مشترکی را می توان یافت که آنان را همنام سازد، و هرچه هستی محدودتر باشد همتاها از فراوانی بیشتری برخوردارند اما هستی اگر وسیع شد و تا به مرز هستی محض رسید، آن گاه است که نه همانند خواهد داشت و نه همتایی برای آن وجود صرف می توان فرض نمود. در قلمرو امکان، مظهر آن اسم اعظم وجود مبارک پیامبر است که احدی در محدوده امکان همانند او نیست. پس از وجود پیامبر، معصومین پاک

در این رتبه قرار دارند که در این میان فاطمه (علیها السلام) ریشه این درخت تناور است. آن درخت پاک، پیامبر خداست، که فرعش علی، ریشه اش فاطمه، میوه اش فرزندان فاطمه و برگها و غنچه هایش شیعیان فاطمه هستند که شاید سبب نامیدن حضرتش به ام ابیها از این جهت باشد، چرا که عنصر نبوت است و درخت نبوت به اوست که بارور می گردد و برگ می دهد و به ثمر می نشیند.

خواندش پدر ام ابیها که نور او فیض نخست و صادر اول زمصدر زین رو، زجمع اهل کسا نام فاطمه است
در گفته خدای تعالی مکرر است

او قطب دایره امکان و نقطه پرگار است، که چون از مقام خود پایین آید دیگر وجودها از او تکثیر شوند. او احمد دوم و احمد دورانیش است. او جرثومه توحید در زمانش می باشد. او چراغدان نور خداوند و بوته زیتونی است که جهان سرشار از برکات اوست.

باری، چون خداوند در غامض علم خود، پیش از آفرینش هر موجودی از موجودات، نور مبارک او و دیگر اصحاب کسا (که درود بی شمار بر آنان باد) را بیافرید دست به کار آفرینش آدم ابوالبشر (علی نبینا و آله علیهم السلام) شد، چرا که این انوار در صلب آدم بودند که در قالب جسدی می گنجیدند. پس آدم و ذریه اش به یمن وجود این انوار، از کتم عدم، ردای وجود به بر نمودند.

خداوند آدم و حوا را چون بیافرید آن دو در بهشت بنای خود نمایی گذاشتند. آدم به حوا گفت:

خداوند آفریده ای را به نیکویی ما نیافریده است. در این هنگام خداوند جبرئیل را وحی نمود تا آدم و حوا را به فردوس اعلیٰ برد. چون آن دو به فردوس اعلیٰ در آمدند دیدگانشان متوجه بانویی شد که بر سکویی از سکوهای بهشت قرار گرفته، تاجی از نور نهاده است و دو گوشواره از نور بر گوش دارد و آن چنان زیبایی و درخشندگی دارد که از زیبایی او بهشت منور گردیده است. آدم، چون این رخ زیبا را نظاره نمود به جبرئیل گفت: ای دوست من، جبرئیل، این بانویی که از حسن منظرش بهشت مزین است، کیست؟ جبرئیل در پاسخ گفت: او فاطمه، گرامی دخت پیغمبر است، که از اولاد تو در آخر الزمان می باشد. حقیقت آن است که اینان رمز خلقتند: یا احمد: لولاک لما خلقت الافلاک و لو لا علی لما خلقتک، و لو لا فاطمه لما خلقتکما.

ای احمد: اگر تو نبودی آسمان و زمین نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود شما را نمی آفریدم (یعنی شمایان رمز خلقتید). و فاطمه حوریه ای بود که چند صباحی لباس آدمیان در بر نمود:

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود افتد _____ آدم
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

فاطمه برای پدر و دیگر مردمان گلی بود که رایحه خوشش آفرین دلها بود
و خدایش او را خیر کثیر خواند.

نور دل و دیده پیغمبر، زهراست ام الحسنین و کفو حیدر، زهراست
آن خیر کثیر را که از فرط کمال ایزد ستود و خواند کوثر،
زهراست

پس جای شگفتی نیست که او بار غم ابتر بودن را از چهره پدرش، محمد
(که درود و سلام خداوندی بر او و خاندان پاکش باد) بزداید، چرا که فرزندان
پسر پیامبر چندی نمی پایید که رخت بر می بستند و این خود بهانه ای به
دست دشمنان حضرتش داده بود تا نغمه ساز این سخن شوند که در پس
محمد نامی از او نمی ماند.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گرمیری تو نمیرد این سبق
رونقت را روز روز افزون کنم نام تو بر زر و نقره بر زخم
منبر و محراب سازم بهر تو در محبت قهر من شد قهر تو

خدیجه بانوی مستقل

یکی از نکات برجسته و درخشان زندگی خدیجه داستان ازدواج اوبا پیغمبر
است. بعد از آنکه شوهر اول و دوم خدیجه وفات نمودند یک حالت استقلال و
آزادی مخصوصی در آن بانوی بزرگ پیدا شد و همانند عاقل ترین و
رشیدترین مردان به تجارت می پرداخت و تن به ازدواج نمی داد. با اینکه از
جهت اصالت و نجابت خانوادگی و مال و ثروت فراوان، خواستگاران زیادی

داشت و حاضر بودند مهریه‌های سنگینی بدهند و با وی ازدواج کنند ولی او از قبول شوهر جداً امتناع می ورزید.

اما نکته جالب اینجاست که همین خدیجه ای که حاضر نبود به هیچ قیمتی، با سران و اشراف عرب و مردان ثروتمند ازدواج کند. با کمال شوق و علاقه حاضر شد با محمد که شخص یتیم و تهیدستی بود ازدواج کند خدیجه زنی نبود که خواستگار نداشته باشد، بلکه تاریخ خبر می دهد که خواستگاران متشخص و آبرومندی حتی از ملوک و ثروتمندان برایش می آمدند ولی به ازدواج راضی نمی شد. اما در مورد وصلت با محمد نه تنها راضی شد بلکه خودش با کمال اصرار و علاقه پیشنهاد ازدواج نمود و مهریه اش را نیز از مال خودش قرار داد به طوریکه این موضوع اسباب سخریه و سرزنش شد.

با توجه بدین مطلب که زنها معمولاً به ثروت و تجملات زندگی خیلی علاقه دارند و نهایت آرزویشان این است که شوهر ثروتمند و آبرومندی نصیبشان گردد تا در خانه اش به آرامش و تجمل و خوش گذرانی سرگرم باشند، به خوبی روشن می شود که خدیجه در مورد ازدواج، اندیشه و افکار عالیتری داشته و در انتظار شوهر فوق العاده و شخصیت برجسته ای بوده است. معلوم می شود خدیجه شوهر ثروتمند و پولدار نمی خواسته، بلکه در جستجوی شخصیت برجسته روحانی بوده که جهانی را از گرداب بدبختی و جهالت نجات دهد.

آن بانوی شریف و رشید، شخص مطلوب و گمشده اش را یافت آن حضرت را احضار نمود و گفت: ای محمد من چون تو را شریف و امانتدار و خوش خلق و راستگو یافته ام، میل دارم با تو ازدواج کنم. محمد صلی الله علیه و آله قضیه را با عموها و خویشانش در میان نهاد. آنان به عنوان خواستگار نزد عموی خدیجه رفتند و مقصدشان را در ضمن خطبه ای اظهار داشتند. عموی خدیجه که یکی از دانشمندان بود خواست پاسخ دهد ولی چون نتوانست به خوبی سخن بگوید، خود خدیجه از غایت شوق با زبان فصیح، گفت: ای عمو! شما گرچه در سخن گفتن از من سزاوار ترید اما از خودم بیشتر اختیارم را ندارید. پس عرض کرد: این محمد! خودم را به تو تزویج کردم و مهرم را مال خودم قرار دادم. به عمویت بفرما برای ولیمه عروسی شتری بکشد. و وقتی محمد خواست از خانه خارج شود خدیجه عرض کرد: خانه من خانه تو و من کنیز تو هستم هر وقت خواستی به سرای خویش در آی.

این ازدواج برای پیغمبر خیلی ارزش داشت زیرا از یک طرف فقیر و تهیدست بود و به همین علت یا علل دیگر تا سن بیست و پنج سالگی نتوانست ازدواج کند. از طرف دیگر بی خانمان و تنها بود و احساس تنهایی می کرد و به وسیله این ازدواج مبارک، هم نیازمندیش برطرف شد و هم یار و غمگسار و مشاور خوبی پیدا کرد.

بانوی فداکار

آری محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه یک کانون با صفا و گرم خانوادگی را تاسیس کردند. نخستین زنی که دعوت پیامبر را اجابت نمود خدیجه بود. آن بانوی بزرگ تمام اموال و ثروت بی حد و حصر خویش را بدون قید و شرط در اختیار محمد (ص) قرار داد. خدیجه از آن زنان کوتاه فکری نبود که اگر اندک مال و استقلالی برای خویش دید اعتنا به شوهر نکند و مالش را از او دریغ دارد. خدیجه چون از هدف عالی پیغمبر خبر داشت و بدان عقیده مند بود، تمام اموالش را در اختیار آن حضرت گذاشت و گفت: هر طور صلاح می دانید در راه اشاعه و ترویج دیدن خدا، خرج کن.

مادر فاطمه (ع)

همانطور که می دانیم مادر فاطمه زنی بود به نام خدیجه دختر خویلد. خدیجه در یکی از خانواده های اصیل و شریف قریش به دنیا آمد و تربیت یافت. افراد خانواده اش همه دانشمند و فداکار و روحانی و حمایت کننده از خانه کعبه بودند.

نخستین کانون اسلامی

نخستین خانواده اسلامی که در اسلام تاسیس شد خانه محمد (ص) و خدیجه بود. تعداد نفرات آن بیش از سه تن نبودند: محمد (ص)، خدیجه و علی علیه السلام، آن خانه، کانون انقلاب اسلامی و جهانی بود و وظایف بسیار سنگینی بر عهده داشت. باید با کفروبت پرستی مبارزه کند. دین توحید را در جهان بسط و اشاعه دهد. در تمام جهان بیش از یک خانه اسلامی وجود نداشت ولی سربازان فداکار آن نخستین پایگاه توحید، تصمیم داشتند دلهای جهانیان را فتح کنند و عقیده توحید را در جهان نفوذ دهند. آن پایگاه نیرومند، از هر جهت مجهز و مسلح بود، محمد صلی الله علیه و آله در راس آن قرار داشت. که خدا درباره اخلاقش می گوید: اخلاق تو عظیم و بزرگ است».

دستور آسمانی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در «ابطح» نشسته بودند؛ جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند بزرگ بر تو سلام فرستاده می فرماید، چهل شبانه روز از خدیجه کناره گیری کن و به عبادت و تهجد مشغول باش. پیغمبر اکرم بر طبق دستور خداوند حکیم، چهل روز به خانه خدیجه نرفت. و در آن مدت، شبها به نماز و عبادت می پرداخت و روزها روزه دار بود. چون چهل روز بدین منوال سپری شد، فرشته خدا فرود آمد. غذایی از بهشت آورد و

عرض کرد: امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن. رسول خدا با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد.

هنگامیکه برخاست تا آماده نماز و عبادت شود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول گرامی خدا، امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه خدیجه حرکت کن زیرا خدا اراده نمود که از صلب تو فرزند پاکیزه ای بیافریند. پیغمبر اکرم (ص) نیز با شتاب رهسپار خانه خدیجه شد. و هنگامیکه خدیجه درب خانه را به روی محمد (ص) گشود، طولی نکشید که نور فاطمه علیه السلام از صلب پدر به رحم مادر وارد شد.

دوران آبستنی

کم کم آثار آبستنی در خدیجه هویدا گشت. آن بانوی شریف و فداکار از آن روز، تا حدی از غم و غصه تنهایی نجات یافت و با کودکی که در شکم داشت انس گرفت. امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامیکه خدیجه با رسول خدا ازدواج کرد زنان مکه باوی قطع رابطه نمودند، به خانه اش نمی رفتند و سلام و علیک نمی کردند. مراقب بودند کسی به خانه اش رفت و آمد نکند.

بانوان اشراف، خدیجه را تنها گذاشتند، و با او انس و الفت نمی گرفتند، و به همین جهت ناراحت و اندوهناک بود. کم کم با تنهایی خو گرفت، ولی هنگامی که به فاطمه (ع) آبستن شد از غم و تنهایی نجات یافت و با کودکی که در شکم داشت انس گرفت، با او راز و نیاز می کرد و خوشنود بود.

جبرئیل برای بشارت محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه فرود آمد و گفت: یا رسول الله بچه ای که در رحم خدیجه می باشد، دختر ارجمندی است که نسل تو از وی بوجود خواهد آمد. او مادر امامان و پیشوایان دین است که بعد از انقطاع وحی جانشین تو خواهند شد. پیغمبر اکرم (ص) بشارت پروردگار جهان؟، به خدیجه ابلاغ نمود و بدان نوید فرحبخش، دلش را شاد گردانید. آری خدیجه که برای ترویج توحید و خداپرستی از همه گذشت و به هر محرومیت و فشاری حاضر شد، ثروت بی پایانش را وقف این هدف مقدس نمود، دوستان و رفقاییش را از دست داد، محمد (ص) و هدف بزرگ او را بر ما سوی الله ترجیح داد، وقتی از زبان رسول خدا می شنود که خدا چنین سعادت بزرگی را نصیبش کرده که پیشوایان معصوم دین از او بوجود می آیند، دلش لبریز شادمانی و سرور می گردد. و حس فداکاری او بیشتر تحریک می شود و با خدای خویش و طفلی که در اندرون دارد مانوس می گردد.

ولادت فاطمه (ع)

دوران آبستنی سپری شد و هنگام ولادت زهرا فرا رسید. خدیجه در پیچ و تاب درد واقع شد. کسی را نزد زنان قریش و دوستان سابقش فرستاد و پیغام داد: کینه های دیرینه را فراموش کنید و در این موقع خطرناک به فریادم برسید و در امر زایمان یاریم کنید. طولی نکشید که فرستاده خدیجه با چشم گریان برگشت و گفت: درب خانه هر کسی را کوفتم، را هم نداد و خواهش

شما را نپذیرفت. همه در پاسخ گفتند: به خدیجه بگو: نصیحت ما را نپذیرفتی و برخلاف صلاح دید ما با یتیم تهیدستی ازدواج کردی. از این رو حاضر نیستیم به خانه ات بیاییم و یاریت کنیم. وقتی خدیجه پیغام و زخم زبان کینه توز را شنید و از یاری آنان مایوس شد، اندوهگین گشت. از جهان ماده کینه توز چشم پوشید و به سوی خدای جهان و عالم دیگر متوجه شد. فرشتگان خدا و حوریان بهشتی و زنان آسمانی در آن موقع حساس، به یاریش شتافتند و از کمکهای غیبی پروردگار جهان برخوردار شد، و فاطمه عزیز یعنی اختر فروزان آسمان نبوت پا به عرصه گیتی نهاد، و به نور تابناک ولایت، شرق و غرب جهان را روشن ساخت.

تاریخ تولد

در تاریخ تولد فاطمه علیها السلام در بین علمای اسلام اختلاف است. لیکن در بین علمای امامیه مشهور است که آن حضرت در روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سال پنجم بعثت تولد یافته است.

آرزوی پیامبر (ص) و خدیجه

یکی از اسرাসر آفرینش اینست که هر فردی علاقه دارد دارای فرزندی باشد تا او را برحسب دلخواه تربیت کند و به یادگار بگذارد. انسان فرزندش را از بقایای وجود خودش محسوب می دارد و با فرا رسیدن مرگ، وجودش را خاتمه یافته نمی داند اما شخص بی فرزند، دوران زندگی و حیات خودش را

کوتاه و با فرا رسیدن مرگ، خاتمه یافته می پندارد، شاید دستگاه آفرینش می خواهد بدین وسیله، نسل انسان را از انقراض و نابودی محفوظ بدارد. آری پیغمبر (ص) و خدیجه نیز چنین آرزویی داشتند، خدیجه ای که برای ترویج خدا پرستی و نجات بشریت از هیچگونه فداکاری دریغ نداشت، و برای پیشبرد هدف مقدس پیغمبر اکرم از مال و خویشان و دوستانش چشم پوشیده، و بدون هیچ قید و شرطی تسلیم خواسته های محمد گشت، حتماً علاقه داشت از محمد صلی الله علیه و آله فرزندی پیدا کند تا از دین اسلام حمایت نماید و در بسط و ترویج آن و به ثمر رساندن هدف عالی محمد صلی الله علیه و اله کوشش کند. پیغمبر اکرم می دانست که مرگ برای بشر حتمی است، و در مدت محدود و کوتاه زندگی، نمی تواند هدف بزرگ خویش را کاملاً اجرا کند و جهان بشریت را از گرداب گمراهی نجات دهد. پیغمبر به خوبی می دانست که باید بعد از او افرادی در تعقیب هدفش جدیت و کوشش نمایند و طبعاً دلش می خواست که آن افراد فداکار از نسل خودش بوجود آیند. محمد(ص) و خدیجه چنین آرزویی داشتند اما متأسفانه پسرانی که قبلاً از آنان بوجود آمده بودند به نام عبدالله و قاسم نامیده شدند در کودکی وفات کردند. به همان مقدار که پیغمبر و خدیجه از آن مرگ ناگوار، اندوهگین شدند دشمنانشان شادمان و خوشنود گشتند و بدان وسیله، نسل محمد را منقرض شده پنداشتند.

گاهی آن حضرت را به عنوان ابتر یعنی بی فرزند می خواندند. هنگامی که عبدالله وفات کرد عاص بن وائل به جای آنکه محمد صلی الله علیه و آله را در مرگ فرزندش تسلیت گوید در مجامع عمومی آن حضرت را ابتر و بی فرزند می خواند و می گفت: بعد از آنکه محمد بمیرد اثری از وی باقی نخواهد ماند. با زخم زبان، دل پیغمبر و خدیجه را مجروح می نمود.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

کوثر

اما خدا به پیغمبر بشارت داد که خیرات و خوبیهای زیادی به تو عطا خواهیم نمود. در پاسخ دشمنان سوره کوثر را فرستاد و فرمود: ای محمد؛ ما کوثر را به تو دادیم. پس برای خدا نماز بگذار و قربانی کن. بدرستیکه دشمن تو ابتر و بی فرزند خواهد شد نه تو. پیغمبر (ص) یقین داشت وعده های خدا تخلف بردار نیست و نسل پاک و با برکتی از او بوجود خواهد آمد که سرچشمه و منشا تمام خوبیهای جهان خواهد شد. هنگامی وعده خدا جامه عمل پوشید که زهرای اطهر دنیا آمد، و از فروغ نور ولایت، افق گیتی روشن شد. وقتی به رسول خدا بشارت رسید که خدا به خدیجه نوزاد دختری عطا کرد دلش از بشارت غرق شادمانی و سرور شد و از دختردار شدن نه تنها عمگین نشد بلکه بدان وسیله دلش مطمئن و آرام گشت و آثار نوید پروردگار جهان را مشاهده نمود.

آری پیغمبر اکرم از آن مردان کوتاه فکر و نادان عصر جاهلیت نبود که از وجود دختر اظهار شرمندگی کند و از شدت خشم، مادر بیگناه را به باد دشنام و ستیزه گیرد و از مردم دوری جوید. محمد (ص) مبعوث شده بود که با افکار پوچ و غلط مردم که برای زنان ارزشی قائل نبودند و آنان را از اجتماع حساب نمی کردند و دوشیزگان بیگناه را زنده به گور می کردند، مبارزه کند و بدانان بفهماند که زن نیز یکی از اعضاء حساس و مهم اجتماع است و دارای

مسئولیت و وظیفه بسیار سنگین و بزرگی است باید برای عظمت و ترقی اجتماع کوشش کند و در مورد وظائفی که آفرینش ویژه اش اقتضا دارد انجام وظیفه نماید. آری خدا خواست ارزش زن را عملاً به جهانیان بفهماند. از همین رهگذر بود که زریه و نسل پاک پیغمبر برگزیده اش را در وجود دخترش قرار داد، و چنین مقدر کرد که امامان و پیشوایان و رهبران دینی اسلام از نسل زهرای اطهر بوجود آیند. و بدین وسیله مشتمل بر دهان نابخردانی زد که دختر را از اولاد خویش محسوب نمی داشتند، بلکه از وجودش عار و ننگ داشتند.

انسیه حورا سبب اصل اقامت	اصلی که ببالید بدو نخل امامت
نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت	گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

نامهای زهرای اطهر (ع)

این بزرگ بانو را نامهایی است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، زهرا، بتول، منصوره، عذرا و حورا.

فاطمه: زیرا از هرگونه بدی جدا و بریده شده است، شیعیانش را از آتش دوزخ می رهند، به وسیله علم و کمال از شیر گرفته شده است، بدیل ندارد، هرگز قاعده نمی شود، انسانها از شناخت او ناتوانند. و از نام خدا که فاطر؛ است اقتباس شده است. صدیقه: زیرا راستگو بود و به آنچه که پدرش از جانب رب و دود آورد بسیار تصدیق کننده بود. طاهره: زیرا از هرگونه زشتی

و پلیدی پاک، و هرگز خون حیض ندید. محدثه: زیرا خداوند او را از نور عظمت خود بیافرید و چون نور افشان می شد آسمانها و زمین به نورش روشن می گردید، و یا بر هلال ماه رمضان فائق می آمد و آن را بی رنگ می نمود: بتول: زیرا عادت زنان گریبانگیرش نبود و از زنان به سبب این خصوصیت ممتاز بود، و نظیر و همتا نداشت. منصوره: خداوند حضرت را در آسمانها؛ منصوره؛ و در زمین؛ فاطمه؛ نامیده است.

وصف جمال فاطمه (علیها السلام)

همچنانکه گفته شد فاطمه (علیها السلام) به سبب حسن منظر زهرا نامیده شد که این تسمیه از جانب خداوند ما را از هرگونه توصیف بی نیاز می سازد.

تتواری الشمس بالافق
و حیاء من شمائلها
یتغی الغصن بالورق

(۱) خورشید از شرمساری رویش در افق متواری می شود.

(۲) و گل از خجالت روی نکوی او خود را در برگهایش پنهان می کند.

در صباحت منظر و حسن چهره عموم تاریخ نویسان فاطمه را ستوده اند، چرا نستایند؟ فاطمه ای که از حوریان بود.

تا ظن نبوی که ما ز آدم بودیم
بی زحمت وعین وشین وقاف وگل
روزی که نبود آدم آن دم بودیم
معشوقه ما و عشق همدم بودیم
ودل

فاطمه (ع) که مادری چون خدیجه و پدری چون محمد داشت، عجب نیست که در کمال و جمال دختری برجسته باشد. انس بن مالک چنین گوید: روزی از مادرم درباره فاطمه، دخت رسول خدا پرسیدم. او در پاسخ گفت: او همانند ماهی که در شب چهارده بخواد بدرخشد، و یا خورشیدی که بخواد در زیر ابر پنهان گردد، چهره اش سپید و درخشنده بود. سفید چره ای که سپیدیش آمیخته به سرخی بود و گیسوانی مشکین قام داشت، و از شبیه ترین مردم به رسول خدا بود. سپید چهره ای که چون برخیزد، گیسوانش او را در بر می گرفت، گیسوان تافته سیاهی که بدان او را می پوشاند. تو گویی که او در میان آن گیسوان مشکی چون روز تابان است، درخشان روزی که شبی تار او را در بر گرفته است.

به قامت قامت و قامت قیامت قیامت کرده ای ای سرو قامت و چه بالاتر از اینکه به اقرار حسودانش در حرکات، و سکناات، و راه و رسم زندگی و سخن گفتن، شبیه ترین مرمان به رسول خدا بود.

فضایل بانوی دو سرا

فضایل حضرتش از شمارش برون است و آدمی از درک مقام و منزلت او عاجز است.

اللیله فاطمه و القدر الله

مراد از: اللیله؛ فاطمه و؛ القدر؛ الله این است که هر کس فاطمه را چنان که بایسته مقام اوست درک کند، همانا شب قدر را درک کرده است. و حضرتش را فاطمه نام نهاده اند، زیرا خلائق عاجزند از درک مقام او، که با فضیلت ترین بانویی است که گردون تا کنون به خود دیده و پدر و شوهر و دو فرزندش در ممتاز بودن از دیگران با او شریکند. ابن عباس می گوید: روزی از روزها رسول خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین در حضورش بودند. رسول خدا فرمود: خدا؛ تو می دانی اینان اهل بیت منند، و گرامی ترین افراد. پس، دوست بدار اینان را و دشمن بدار کسی را که دشمن بدار اینان را. و کمک نما به کسی که کمک کند به اینها، و قرار بده اینان را از پاکان که ازهر گناه و رجسی بر کنارند. و از جانب خود به روح القدس مویدشان بدار. پس فرمود: ای علی؛ تو بعد از من براینان و بر امت من امام هستی، و تویی که قائد و کشاننده مردم به سوی بهشت می باشی. اکنون من می بینم دخترم فاطمه را که روز قیامت بر مرکبی از مرکبهای بهشت سوار می شود و هفتاد هزار ملک از طرف راست و هفتاد هزار ملک از طرف چپ و هفتاد هزار ملک پیش رو و هفتاد هزار ملک از عقب او را همراهی می کنند. و او با این جلال زنان مومن امتم را به سوی بهشت می کشاند. و هر زنی که نمازهای پنجگانه را به جای آورد و روزه رمضان را گرفته، حج خانه خدا را انجام دهد و زکات را از مال

خود ادا نماید و از شوهرش اطاعت نماید و علی را دوست بدارد، به شفاعت دخترم فاطمه، بعد از من داخل بهشت می گردد.

بدرستی که مهتر زنان عالمیان است. پس عرض شد: ای فرستاده خدا آیا زهرا مهتر زنان عالم خود است؟ فرمودند: آن مریم است که مهتر زنان عالم خود بود، ولی دخترم فاطمه مهتر زنان عالمیان است از روز ازل تا به ابد. بدرستی که زهرا وقتی در محراب عبادتش می ایستد هفتاد هزار ملک مقرب بر او سلام می کنند و ندا می دهند، او را با آنچه که ملائکه بدان مریم را ندا می دادند. پس آنگاه می گویند: ای فاطمه؛ بدرستی که خدا تو را برگزید و پاک قرارت داد و بر تمام زنان عالمیان بر تریّت داد. آنگاه رو به جانب علی نمود. فرمودند: ای علی؛ فاطمه، پاره تن من و نور دیدگانم و میوه قلبم است.

مرا ناخرسند می کند چیزی که او را ناخرسند سازد، و مسرور می سازد چیزی که او را مسرور کند. و اول کسی است که از اهل بیت من به من ملحق می گردد. پس، بعد من، با او به نیکی رفتار کن. و اما حسن و حسین، پس دو ریحانه و دو پسر و آقای جوانان اهل بهشت اند. پس آنان باید برای تو بسان چشم و گوش باشند. آنگاه پیامبر خدا دستان مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرده فرمودند: خدایا، تو را شاهد می گیرم که من دوست می دارم کسی که اینان را دوست بدارد، و در دل به کسی که نسبت به اینان کینه توزی کند کینه دارم. در مسالمت هستم با کسی که، نسبت به اینان با مسالمت رفتار

نماید و در جنگم، با کسی که با اینان در جنگ باشد. دشمنم با دشمنانشان و دوستم با دوستانشان.

او والاترین امیره گلهها، در وسعت مدائن روحانی است. شعر شرف، بر سینه کتیبه تاریخ، اسطوره شگفت طهارت. منظومه فضایل انسانی است. دوست و دشمن مقربه فضیلت و برتری اویند و از این ره تیره دلان و کور باطنان از انکار فضایل او طرفی نمی بندند:

از همه محرومتر خفاش بود که عدوی آفتاب فاش بود

فاطمه از چنان رفعت و شانی برخوردار است که خداوند دو هزار سال پیش از آفرینش زمین بر خود فرض نموده که دوستداران او را از عذاب دوزخ در امان دارد و همچنین ثواب تسبیح و تقدیس ملائک را در صحیفه آنان مرقوم نماید. فاطمه در دستگاه باری چنان ارج و قربی دارد، که خداوند او را بانوی بانوان جهان قرار داده است. و این منصب الهی برای حضرت تنها به لحاظ کمال وجودی آن بانو است، و نه به سبب پیوندهای اعتباری او، زیرا ربط قراردادی مایه کمال اعتباری است نه حقیقی. و تنها کمال ذاتی است که بنیان و اساسی است، برای هرگونه کمالهای حقیقی. علاوه بر این حق تعالی خشم خود و خشنودی خود را منوط به خرسندی فاطمه دانسته است. او نخستین فردی است که بعد از رسول عظیم الشان داخل بهشت می گردد. در این رهگذر، نبوت پیامبری کامل نگردید مگر به اقرار فضیلت و محبت او:

شیر مادر

هنگامیکه فاطمه علیها السلام را تمیز و پاکیزه نمودند و قنذاقه اش را در دامن خدیجه گذاشتند، آن مادر مهربان مسرور شد و پستانش را در دهان کوچک نوزاد عزیزش نهاد و از شیر جان سیرش کرد و از این رهگذر بود که فاطمه به خوبی رشد و نمو می نمود. آری خدیجه از آن زنان خودخواه و نادانی نبود که بدون هیچ عذر و بهانه ای، نوزاد عزیزش را از شیر مادر که خدا برایش مهیا ساخته محروم سازد. خدیجه خود می دانست یا از پیغمبر شنیده بود که برای تغذیه و بهداشت اطفال هیچ غذایی بهتر از شیر مادر نیست، زیرا شیر مادر با وضع دستگاه گوارش نوزاد و مزاج مخصوص او کاملاً هماهنگی و تناسب دارد، کودک مدت نه ماه در رحم مادر، شریک غذا و هوا و خون او بوده و مستقیماً از مادرش ارتزاق می کرده است.

و از این جهت، ترکیبات مخصوص شیر مادر، با ساختمان ویژه طفل کاملاً تناسب دارد. علاوه بر این در شیر مادر تقلب راه ندارد و میکروبهای بیماری زا در آن نیست. خدیجه چون می دانست که آغوش پر مهر و محبت مادر و شیر خوردن کودک از پستانش، چه نقش بزرگی را در زندگی آینده نوزاد انجام می دهد و برای سعادت او چه تأثیرات قابل توجهی، ترجیح داد که فاطمه عزیز را در آغوش گرم خویش پرورش دهد و به وسیله شیر پاک خودش که از منبع شرافت و نجابت و دانش و فضیلت و بردباری و فداکاری و شجاعت

سرچشمه می گرفت غذا دهد. راستی مگر غیر از شیر پستان خدیجه، شیر دیگری می توانست چنین عنصر پاک و کانون معرفت و شجاعتی را رشد و نمو دهد و میوه پر برکت باغ نبوت را به ثمر رساند؟

دوران شیرخوارگی و کودکی

دوران شیرخوارگی و ایام کودکی زهرا علیها السلام در محیط بسیار خطرناک و اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که بدون شک در روح حساس آن کودک تاثیرات شایانی داشته است. زیرا نزد گروهی از دانشمندان این مطلب به اثبات رسیده که محیط نشو و نمای کودک و افکار و احساسات پدر و مادر در روحيات و اثبات شخصیت او کاملاً موثر می باشند. از این جهت، ناچاریم اوضاع و حوادث صدر اسلام را بطور خلاصه یادآور شویم تا خوانندگان بتوانند اوضاع فوق العاده و بحرانی دوران نشو و نمای دختر گرامی پیغمبر (ص) را پیش خودشان مجسم سازند. رسول خدا (ص) در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. در آغاز دعوت، با مشکلات بزرگ و حوادث سخت و خطرناکی مواجه بود یک تنه می خواست با جهان کفر و بت پرستی مبارزه کند. تا چند سال مخفیانه تبلیغ می کرد و از ترس دشمنان جرات نداشت دعوتش را علنی کند. بعد از جانب خدا دستور رسید که مردم را آشکارا به دین اسلام دعوت کن و از مشرکین باک مدار. پیغمبر اکرم به دستور خدا دعوتش را علنی کرد و

آشکارا و در مجامع عمومی مردم را به سوی آیین مقدس اسلام دعوت می نمود. روز بروز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد. وقتی دعوت پیغمبر (ص) علنی شد اذیت و آزار دشمنان نیز شدت یافت. رسول خدا را اذیت می کردند. مسلمانان را تحت شکنجه و عذاب قرار می دادند. بعضی را مقابل آفتاب سوزان حجاز روی ریگهای داغ می خوابانیدند و سنگهای سنگین روی سینه شان قرار می دادند و بعضی را می کشتند. وقتی کفار بوسیله اذیت و آزار نتوانستند از پیشرفت و توسعه اسلام مانع گردند و دیدند مسلمانان اذیت و آزار را تحمل می کنند ولی دست از عقیده شان بر نمی دارند.

انجمنی بر پا ساخته همگی تصمیم گرفتند که محمد (ص) را به قتل برسانند. ابوطالب از تصمیم خطرناک آنان آگاه شد و برای حفظ جان رسول خدا آن حضرت را با گروهی از بنی هاشم به دره ای که «شعب ابوطالب» نامیده می شود منتقل ساخت. ابوطالب و سایر بنی هاشم در حفظ و حراست رسول خدا کوشش می نمودند. حمزه عموی پیغمبر نیز شبها با شمشیر برهنه اطرافش پاس و نگهبانی می داد.

فاطمه زهرا (ع) در چنین روزگار بحرانی و در چنین محیط خطرناک و وحشت آوری به دنیا آمد و رشد و نمو کرد. خدیجه کبری در چنین شرایطی نوزاد عزیزش را شیر می داد. مدتی از ایام شیرخوارگی زهرا در شعب ابوطالب سپری شد. در همانجا از شیر خوردن باز گرفته شد. در همان ریگستان سوزان راه رفتن آموخت. هنگامیکه سخن گفتن یاد می گرفت فریاد و

نالہ اطفال گرسنه شعب را می شنید. در همان محیط قحطی، غذاخور می شد. در وسط شب که از خواب بیدار می شد خویشانش را می دید که با شمشیرهای برهنه اطراف پدرش پاس می دادند. در حدود سه سال طول کشید که فاطمه علیها السلام بغیر از زندان سوزان شعب چیزی ندید و از دنیای خارج خبری نداشت.

فاطمه در سن پنج سالگی بود که پیغمبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته به خانه و زندگی خودشان مراجعت نمودند. مناظر زندگی جدید و نعمت آزادی و توسعه در خوراک و پوشاک و منزل برای زهرا تازگی داشت و شادمان و مسرور بود.

مرگ مادر

اما افسوس و صد افسوس، که روزگار خوشی فاطمه علیها السلام دوامی نداشت، هنوز یکسال نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و یارانش از زندان شعب آزاد شده بودند که خدیجه از دار دنیا رفت. آه این حادثه جانگداز چقدر روح حساس فاطمه کوچک را افسرده نمود و نهال امیدش را پژمرده کرد، و بزرگترین ضربه ها را بر روح و روانش وارد ساخت. فاطمه (ع) هرگز احتمال وقوع چنین حادثه ناگواری را نمی داد. گاه و بیگاه از فراغ مادر اشک می ریخت و در جستجوی مادر از هر کسی سراغ می گرفت. وقتی پیغمبر از دفن خدیجه فارغ شد و به خانه برگشت، فاطمه (ع) دور پدر می گشت و می گفت:

پدر جان مادرم کجاست؟ پیغمبر متحیر بود جواب او را چه بگوید که جبرئیل نازل شد و گفت: در پاسخ فاطمه بگو: مادرت با کمال آسایش و راحتی در کاخی که از زبر جد ساخته شده زندگی می کند.

ناگفته نماند:

ناگفته نماند که: اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث و انقلابات سهمگین دوران زندگی زهرا (ع)، نه تنها خلی در روح آن حضرت وارد نساخت بلکه بر عکس، گوهر وجودش را صیقل داد و تابناک نمود و برای هر گونه مبارزه ای آماده و نیرومندش گردانید.

وقایع اتفاقیه

فاطمه (ع) بسوی مدینه

قبل از وفات خدیجه (ع)

زهرا در سایه توجه و محبت پیامبر و خدیجه (علیها السلام) رشد و بالندگی یافت. او در خانه ای تربیت شد که شعاع وحی آن را می پوشانید و محل فرود ملائک مقرب خداوندی بود. خانه ای محور نزول آیتهای قرآنی و مرکز تصمیم گیری برای توسعه و گسترش آیین پاک محمدی از نظر آموزش او ممتاز است، چرا که مربی او خدیجه، بزرگ بانوی اسلام که با بذل جان و مال خود درخت نو پای دین را استواری بخشید. خدیجه ای که پروردگار عالم به او سلام می رساند و دیگری، محمد، پیامبر خاتم و بزرگ معلم بشریت.

فاطمه (علیها السلام) همراه با پدر و مادر و دیگر ایمان آورندگان شاهد روزهای سخت و جانگاہ بود و در این سختی شریک. او تلاشهای شبانه روزی پدر را در راه گسترش اسلام به چشم می دید و برای حوادث آینده روز به روز آبدیده تر می شد. قرار گرفتن در کورانها و بجزوحه ها بود که پس از مرگ جانگاہ پدر و مشاهده انحراف دین از مسیر اصلی، او اینگونه بر آشفت و در بر ملا کردن خیانت دشمنان دوست نمای اسلام از پای ننشت. باری، با گذشت زمان، حوادث هولناک تر و فاطمه زهرا (ع) در برخورد با آن پایدارتر و استوارتر می شد. او در سنین کودکی، همانطور که در صفحات قبل به آن اشاره نمودیم، مادر مهربان خود را از دست داد، و به تنهایی مسئولیت خانه و پدر را برعهده گرفت. حضرتش چنان در این امر خطیر پایداری و شکیبایی نشان داد، که پیامبر حیات خود را مرهون مراقبت های او می داند و از این رو، او را ملقب به ام ابیها می کند.

صفحات تاریخ یکی پس از دیگری ورق می خورد و مادر روزگار هر روز آبدستن حادثه ای دیگر است و دست تقدیر در هر برهه از زمان واقعه ای تازه را رقم می زند. مسلمانان برای فرار از آزار قریش به حبشه هجرت می کنند.

پیامبر شبانگاہ مکه را به قصد مدینه مخفیانه ترک می گوید و نفس نفیستش را در بستر به جای خود می خواباند. اما پیش از آنکه به مدینه برسد در خارج شهر در محلی به نام قبا توقف می کند و منتظر می ماند تا علی و فاطمه (علیها السلام) و تنی چند از اهلش به او بپیوندند. (علی علیه السلام) پس از

واقعه ليله المبيت امانت مكيان كه در نزد پيامبر بود را رد مي كند و با فاطمه زهرا و كلثوم- دختران پيامبر و مادرش فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبير بن عبدالمطلب در راه مي شود، در اين سفر ابو واقد ليثي وام ايمن و پسرش ملازم ركابند. آنها در اين سفر سختي هاي زيادي را متحمل مي شوند.

اما از ياد خدا لحظه اي باز نمي مانند. كاروان در راه است و ملازمين براي دور ماندن از چشم دشمن در شتاب. اما علي (ع) با خيالي آسوده آنها را از راندن با شتاب محمل زنان باز مي دارد و چنين مي سرايد:

ليس الا الله فارقع ظنكا
يكفيك رب الخلق ما اهمكا

قادر مطلق جز خدا وجود ندارد، پس اندوهگين مباش، آنچه تو را بيمناك کرده است خداوند بر طرف خواهد نمود.

جناح غلام حرب بن اميه، به فرمان سران قريش، در حاليكه هفت نفر او را همراهي مي كنند سوار بر اسب با شتاب به جانب كاروان در راه مي شود، تا آنان را از رفتن باز داشته به مكه باز گرداند، ابو واقد كه نمي تواند ترس خود را پنهان دارد به كرات عقب سر خود را مورد بازرسى قرار مي دهد تا اطمينان حاصل كند كه كسي بر تعقيب آنان در نيامده است. در يكي از همين نگاههاي جستجو گرانه گرد و خاكي را نظاره مي كند كه به سرعت به جانب آنان در حركت است. فرياد ابو واقد بلند مي شود كه؛ يا علي! لشكري از پي مي آيد؛ پس از آن، ابو واقد بدون لحظه اي درنگ شترهاي حامل زنان راهي مي نمايد

تا بر سرعت خود بیفزایند. اما اسبان گروه جناح با شتاب بیشتری ره می سپردند و عاقبت به کاروانیان می رسند.

علی (علیه السلام) ابو واقد و ام ایمن را فرمود تا شتر زنان را همچنان به پیش هدایت کنند و خود ایستاد. جناح چون به امیر مومنان رسید گستاخانه گفت: گمان کردی که می توانی اهل محمد را از چنگال ما برهانی؟ فرمان دارم که شما را باز گردانم. حضرت فرمود: اگر باز نگردیم چه خواهی کرد؟ گفت: با اجبار و به بدترین صورت شما را باز خواهم گردانم. کلماتی که جناح بر زبان می راند به پایان نرسیده بود که دست خدا شمشیر آخته اسلام را از میان خارج ساخت و بر فرق او فرود آورد: زمان، در خشم تو از بیم سترون می شود، شمشیرت به قاطعیت سجیل می شکافد، و به روانی خون از رگها می گذرد، و به رسایی شعر در مغز می نشیند، و چون فرود آید، جز با جان بر نخواهد خواست.

شمشیر از جناح گذر کرد و کتف اسب را مجروح ساخت، لشکر مزدور با مشاهده این صحنه فرار را بر قرار ترجیح می دهند و کاروانیان را به حال خود باقی می گذارند و به مکه باز می گردند. سرانجام امیر مومنان (ع) و همراهان پس از مدت، زمانی بر پیامبر خدا وارد می شوند.

علی و زهرا (علیهما السلام)

۱- زناشویی علی و زهرا (علیهما السلام):

دو سال از هجرت پیامبر اکرم به مدینه می گذرد، اسلام پا گرفته، ریشه های استوار خود را در خاک دوانیده، از یک نیرومندی و قوتی برخوردار گردیده است. فرجام جنگ بدر پیروزی مسلمانان بود و شکستن صولت دشمن کافر کیش، زین رو چشمها به سوی پیامبر خدا و اسلام معطوف گردید و انسانها برای رهایی از ظلم و استکبار و برده کشی گروه گروه پذیرای اسلام می شدند. آیین حیات بخش اسلام روز به روز مرزهای جدیدی را در می نوردید و عده و عده مسلمانان فزونتر می شد.

این گسترش و همچنین رسیدن فاطمه (علیهما السلام) به سن تمیز فراغت بالی برای پیامبر خدا ایجاد نموده بود تا برای آتیه دخترش، که عزیزترین مخلوقات در نزدش بود، تصمیم گیرد. اما پیامبر خدا به خوبی می دانست که در این مورد باید فرمانبر فرمان حق باشد، چرا که برخلاف همیشه این خداوند است که تصمیم خواهد گرفت.

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله: انما انا بشر مثلكم اتزوج فيكم، و ازوجکم الا فاطمه فان تزويجها نزل من السماء» پیامبر خدا فرمود: همانا من بشری همچون شمایم. در میان شما ازدواج کردم، و به شما زن می دهم، مگر فاطمه. همانا امر ازدواج او از آسمان فرود خواهد آمد. از طرفی فاطمه (علیهما

السلام) خواهان بسیاری داشت. روزی نمی گذشت که سران قبایل مهاجر و انصار به نزد پیامبر نیامده و خواستار همسری فاطمه با فرزندانشان نباشند. جوانان مهاجر و انصار در این باب سعی در ربودن گوی سبقت از دیگران را داشتند، به خصوص آنانکه از مکتب بیشتر و جایگاه اجتماعی بالاتری برخوردار بودند.

داماد رسول خدا شدن امتیازی بود که همه را به شوق می انداخت. به علاوه، بانویی چون فاطمه که به زیور علم و جلال و جمال و خلق نکو آراسته بود این اشتیاق را دو چندان می نمود. این اشتیاق آنقدر بود که پسر مردانی چون عمر و ابوبکر در این میدان قدم به پیش نهاده بودند، هرچند که این دو از انتساب با رسول خدا اندیشه های ناصوابی در سر می پروراندند و وضعیت آنان با دیگر خواستگاران متفاوت بود، اما پاسخ پیامبر خدا در برابر همه یکسان بود: «در انتظار فرمان حقم».

علی علیه السلام با یاری رساندن به پیامبر و تایید حضرتش در زمانی که همه به انکار او کمر بسته بودند و همچنین مشارکت در جنگها و نشان دادن رشادتها و تحمل سنگین ترین صدمات برای بارور شدن نهال نو پای اسلام از موقعیت و مقام خاصی برخوردار بود مردم هنوز در خاطر خود سخنان پیامبر را در حق او از یاد نبرده بودند. مردم به یاد داشتند که پیامبر خدا در نخستین اعلام رسمی دین خود علی را جانشین و وزیر خود قرار داده بود. آنان فراموش نکرده بودند که علی نخستین گرویده به آیین پاک بوده، در

دامان مهر و محبت پیامبر تربیت یافته، از آن سرچشمه جوشان معارف و حکم بهره ها برده است. زین رو، انتظار می بردند که علی (ع) را هم در وصف خواستگاران هم بیابند. اما حیا و شرم به ضمیمه نادانی ظاهری، و همچنین علو مقام فاطمه و پدرش، علی (ع) را از ابراز این تمایل باز می داشت.

او هر چند که می دانست پیامبر خدا اسوه حسنه است و در این باب دختر گرامیش به پدر اقتدار نموده است اما همچنان مهر سکوت بر لب نهاده بود. عمر و ابوبکر که از خواستگاری خود طرفی نبسته بودند- به دلایلی علی علیه السلام را گفتند که به خواستگاری فاطمه رود که در این داستان جمعی از انصار با آن دو هم داستان بودند. پافشاری برخی مهاجرین، و همچنین میل باطنی حضرتش دست بدست هم داده سبب گردیدند تا علی (علیه السلام) به نزد پیامبر برود. او چون بر پیامبر خدا وارد شد سلام کرده زانوی ارادت بر زمین سایید.

پس از آن مهر سکوت بر لب نهاده و کام نگشود. پیامبر خدا از او پرسیدند: پسر ابوطالب! برای چه آمده ای؟ علی (علیه السلام) در حالیکه نگاه خود را متوجه زمین نموده بود پاسخ داد: برای خواستگاری فاطمه پیامبر فرمود: اهلا و مرحبا؛ و دیگر هیچ. علی (ع) از خدمت پیامبر رخصت طلبیده خارج شد. از او پرسیدند که چه شد؟ او گفته پیامبر را برای آنان بازگو کرد. آنان گفتند: همین تو را کفایت می کند. پیامبر تو را اهل و رحب بخشید.

گفته پیامبر نشان گر آن بود که سرانجام خداوند همتای فاطمه را، که پیش از آن در آسمانها انتخاب نموده بود، به پیامبرش اعلام داشته است: باری تعالی به جبرئیل وحی نمود: نور را به تزویج نور در آور. در این مراسم، ولی و اذن دهنده فاطمه خدا بود و خطبه خوان جبرئیل، و دعوت کننده اسرافیل، افشاننده عزرائیل، و شهود، ملائک آسمانها و زمینها بودند. پس خداوند درخت طوبی را فرمان داد تا آن چه، بر خود دارد بیافشاند. درخت طوبی هم در شاهوار و یاقوت قرمز، زبر جد سبز و مروارید آبدار بیافشاند. حوریان افشاننده های او را گردآوری کرده به یکدیگر هدیه می دادند. حقیقت آن است که اگر علی نمی بود فاطمه را همسری نبود.

شاه رسل چو فاطمه گر دختری	بی شبهه آسمان حیا اختری نداشت
نداش	در روزگار شیر خدا همسری نداشت
گر خلقت بتول نمی کرد کردگار	این یک براستی زنی، آن شوهری
از این دو یکی نه به هستی قدم زدی	نداش

بنابر آنچه که علمای عامه و خاصه در کتب خود روایت کرده اند، حضرت حتمی مرتبت با تقاضای علی فی المجلس موافقت نمود، زیرا فرمان داور بود. اما رخصت طلپید که این پیشنهاد را با فاطمه زهرا (ع) هم مطرح سازد. پیامبر خدا به نزد گرامی دخت خود رفته به بیان موقع پرداخته از دخت خود خواستار رایزنی شد. آن مظهر حیا در مقابل سکوت اختیار نمود. اما آثار

خشنودی خاطر از چهره هویدا بود، چرا که پسر عم خود را به خوبی می شناخت، از مقام و منزلتش در نزد خدا و پدر خویش آگاه بود. دلاوری و جنگاوری او هم به چشم دیده و هم به کرات از دیگران شنوده بود. سبقتش در اسلام مسلم بود. در عبادت حق گوی سبقت از همگان ربوده بود و در دانش باب علم پدرش بود پیامبر با دیدن آثار خشنودی سکوت را حمل بر رضایت کرده با خوشحالی باز گشته علی را آگاه ساخت. در روایتی دیگر آمده است: آنگاه که پیامبر خدا به دخترش فرمود: دخترم فاطمه! پسر عمویت علی از تو خواستگاری نموده است، پاسخ تو چیست؟ فاطمه { علیها السلام } که بی نهایت پاس حرمت پدر را نگاه می داشت و او را برای خود اسوه ای حسنه می دانست فرمود: پدر جان! نظر شما چیست؟ پیامبر در پاسخ فرمودند: خدا از آسمان اجازت فرمود. فاطمه { علیها السلام } در حالیکه بر لبانش تبسمی نقش بسته بود گفت: خشنودم به آن چه که خدا و پیامبرش بدان خشنودند.

عالم صدف است و فاطمه گوهر او گیتی عرض است و این گهر جوهر او
در قدر شرافتش همین بس که زخلق احمد پدر است و مرتضی شوهر او

پس از آن پیامبر خدا از علی خواستند که میزان کابین فاطمه را مقرر دارد. علی { علیها السلام } آنچه که در ملکیت خود دارد را بر می شمرد: شمشیر، شتر، آبکش، و زره، حطمیه که رسول خدا در جنگ بدر به او داده بودند.

پیامبر باسعه صدر فرمودند شمشیرت را محتاجی، چون با آن در راه خدا به جهاد بر می خیزید. شتر و آبکشت هم نمی تواند کابین قرار گیرد، چرا که با آن برای خود و خانواده ات آب می کشی و جهاز سفر را بر آن حمل می نمایی. اما زره ات را می توانی به فروش برسانی و مابزای آن را کابین دخترم قرار دهی. علی { علیها السلام } امتثال امر پیامبر خدا کرده زره را به ۴۸۰ درهم به فروش می رساند و وجه را تقدیم پیامبر می کند. پیامبر مقداری از آن را برای خرید جهیز و مقداری برای خرید عطر و بوی خوش و مقداری را برای ولیمه شب عروسی قرار می دهند. پیامبر خدا برای تهیه بوی خوش بلال و برای تهیه جهیزیه ابوبکر را مامور می نماید و با ابوبکر عمار یاسر و تنی چند از صحابه را همراه می کنند تا با صوابدید یکدیگر جهیزیه مورد نیاز را آماده سازند. خواستگاری علی از دخت پیامبر خدا ولوله ای در میان مردم ایجاد نمود. برخی از خواستگاران حس حسادتشان برانگیخته شد در پی فتنه گری بر آمدند. در نتیجه، برخی از زنان، فاطمه { علیها السلام } را در مورد انتخابش سرزنش کردند که چرا مردی نادر و تهیدست از مال دنیا را برای همسری برگزیده است؟ فاطمه { علیها السلام } از این نیشها دل غمگین شده با ناراحتی به نزد پدر آمد. پدر او را دلداری داد و یاد آور شد که علی { علیه السلام } بهترین امت است. باری. پس از مدتی جهاز زهرا علیها السلام آماده شد صورت جهاز بنا بر قول مشهور به شرح زیر است:

پیراهنی به بهای هفت درهم، چارقدی به بهای چهار درهم، قطیفه سیاه رنگ خبیری (بافت خبیر)، تختخوابی بافته از برگ خرما، دو تشک با رویه کتان ستبر یکی پر شده از لیف خرما و دیگری از پشم گوسفند، چهار بالش از چرم طائف پر شده از بوریا، پرده ای پشمینه ، یک تخته بوریای بافت هجر، آسیای دستی، لگنی از مس، مشکی از چرم، قدحی چوبین، کاسه ای گود مخصوص دوشیدن شیر، مشکی برای آب، ابریقی زفت اندود، سبویی سبز رنگ و چند کوزه گلین. چون جهاز را برای باز دید خدمت رسول خدا آوردند، فرمودند: خدا به اهل بیت برکت دهد. سرانجام، خطبه عقد خوانده شد و فاطمه و علی { علیهما السلام } از آن یکدیگر شدند. اما مدتی به درازا کشید تا فاطمه به خانه شوهر رفت. پس از خرید جهاز فاطمه، به مدت یک ماه علی { علیه السلام } به مسجد می رفت و با پیامبر خدا به نماز جماعت می پرداخت، اما سخنی از فاطمه { علیها السلام } به میان نمی آورد. زنان پیامبر او را گفتند: آیا مایل هستی تا از پیامبر درخواست کنیم که همسرت را به منزل ببری؟ که علی { علیه السلام } با این پیشنهاد موافقت نمود. یکی از زنان پیامبر نزد رسول خدا رفته و حضرت را اینگونه متوجه ساخت که اگر خدیجه { علیها السلام } می بود برای مراسم شب زفاف فاطمه { علیها السلام } لحظه شماری می کرد. همچنین علی { علیه السلام } همسرش را می خواهد. پس چشمش را به فاطمه روشن نمایید و کانون آنان را گرمی بخشید و موجبات

شادمانی ما را فراهم آورید. پیامبر در مقابل فرمودند: من از علی انتظار داشتم که در این مورد با من سخن بگوید.

حضرت در پاسخ فرمودند: ای پیامبر خدا! شرم جلو دارم بود.

آنگاه رسول خدا زنان خود را فرمودند تا در خانه خود، غرفه‌ای برای علی و فاطمه {علیهما السلام} مهیا سازند. پس علی را مخاطب قرار داده فرمودند: یا علی! امشب خوراکی (ولیمه عروسی) برای خویشانت فراهم آور. نان و گوشت از ما و خرما و روغن از تو. خوراک آماده شد. علی {علیه السلام} به مسجد رفته مردم را برای خوردن ولیمه دعوت می‌کند. گروه انبوهی از مهاجر و انصار برای صرف شام به خانه پیامبر سرازیر شدند. علی از کثرت جمعیت و قلت طعام در هراس می‌شود. پیامبر او را به این مطلب دلداری می‌دهد که برکت طعام را از خدا خواستار شده است. در آن شب چهار هزار نفر ولیمه فاطمه را سیر تناول می‌کنند. پس از آن پیامبر خدا دو طبق غذا یکی برای زنانش و دیگری برای علی و فاطمه {علیهما السلام} تهیه می‌بیند. آنگاه ام سلمه فاطمه را خدمت پیامبر خدا حاضر می‌کند. عرق شرم بر جبین فاطمه نشسته است. پیامبر دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که سختی را در دنیا و آخرت از آنان دور کند. پس برقع از روی فاطمه بر می‌گیرد تا علی نظاره گر آن سیمای الهی باشد. چون مراسم ولیمه به اتمام رسید پیامبر خدا دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار را فرمان می‌دهند تا همراه فاطمه به خانه علی روند و در راه شادمانی کرده. شعرهایی نمایانگر این شادمانی را مترنم

شوند و از سخنانی که پروردگار را خوشایند نیست بپرهیزند. آنان فاطمه را بر استری شهباء نام نشانند. زمام استر را سلمان، بزرگ صحابی پیامبر خدا، به دست گرفت و حمزه و عقیل و جعفر و دیگر اولاد هاشم در پس استر در راه شدند. زنان پیامبر که پیشاپیش در راه بودند اشعاری مانند: هووهای من! ببرید او را که فاطمه بهترین زنان است که رخساری چون ماه تابان دارد. و رادمردی با فضیلت را شوی او است، که او - یعنی - علی - از همگان برتر است، را می سرودند. و در حالی که دیگر زنان، بیت نخست هر رجز را تکرار می کردند، تکبیر گویان داخل سرای علی و فاطمه {علیهما السلام} گردیدند. پیامبر خدا زن و شوهر را دست به دست هم داده و دعایشان کرده فرمودند: خداوند بر دخت فرستاده اش مبارک و میمون گرداند.

زندگانی علی و زهرا {علیهما السلام}

زندگانی مشترک علی و فاطمه {علیهما السلام} آغاز شده بود. یک زندگانی از هر جهت نمونه، مرد خانه نمونه، فرزندان نمونه و ... هر چه را که در رابطه با این خانه بنگری از برجستگی و امتیازی خاص برخوردار است. کارخانه دو قسمت گردیده: آنچه مربوط به داخل خانه است از آن زهرا و آنچه به بیرون خانه مربوط می شود از آن علی است. زندگی بسیار ساده و در عین حال پرزحمتی است. مایحتاج اولیه تا آنجا که ممکن است در خانه تهیه می شود. از فرط کار با دستاسی بزرگ دستان فاطمه آبله زده اند:

از رنج کار، آبله می زد به دست او دستی که بوسه گاه لبان پیغمبر است
فاطمه از پدر خود تقاضای کنیز می کند. پدر او را در کنیز اختیار نمودن یا
چیزی مخیر می گرداند. به اشاره علی آنکه بهتر است انتخاب شود. پیامبر امر
بهتر را تسبیحاتی می داند که پس از هر نماز باید به جا آورده شده: سی و
چهار مرتبه الله اکبر، سی و سه مرتبه الحمدالله و سی و سه مرتبه سبحان الله.
قلم از نگارش این وقایع در می ماند و زبان را یارای سخن گفتن نیست. این
عظمت و مقام الهی بر درب سرای هیچ انسانی زانو زمین نسوده است. آدمی
در حیرت فرو می رود که آیا اینان از جنس بشر بوده اند؟! به راستی که عقول
از درک فضیلت‌های آنان رنجه است. پس در مقام شناساندن زهرا { علیها
السلام } اگر حافظ ابو نعیم اصفهانی گوید: ((زشتی و آفات این جهان را دید
و خود را از دنیا و آنچه در آخرت در آن است برید)). سخنی بی راهه بر زبان
نرانده است فاطمه { علیها السلام } همچنان که در زندگی کردن نمونه بود در
عبادت به درگاه رب الارباب هم برجستگی خاصی داشت. او چون از کار منزل
و امور مربوط به تربیت فرزندان فراغ البال می گردید، به عبادت می پرداخت.
شبهای جمعه تا سپیده صبح به عبادت و تضرع و زاری به درگاه حق مشغول
بود.

جنگ و جهاد

((شرکت حضرت زهرا علیها السلام در جنگ))

در جنگ خندق که مدینه در محاصره قرار داشت، هر کس به اندازه توان خویش جنگ را پشتیبانی می کرد، حضرت زهرا (علیها السلام) نیز نان می پخت و بخشی از نیازمندیهای مجاهدان سنگر نشین را تأمین می فرمود. در یکی از روزها که برای فرزندان خویش نان تازه آماده کرده بود، نتوانست بدون پدر از آن استفاده نماید. به خط مقدم جبهه نزد پدر رفت و فرمود: قرصا خبزته و لم تطب نفسی، حتی اتیتک بهذه الکسره.

(قرص نانی که می بینید برای غذای فرزندانم آماده کردم، اما دلم آرام نگرفت ناچار آن را ((در خط مقدم جبهه)) خدمت شما آوردم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ((این اولین غذایی است که پس از سه روز پدرت بر دهان می گذارد.))

حجاب و پوشش فاطمه (علیها السلام)

«پرهیز از نامحرمان»

مردی نابینا پس از اجازه گرفتن وارد منزل امام (علیه السلام) شد. پیامبر (ص) مشاهده فرمودند که زهرا (ع) برخاست و فاطمه گرفت و خود را پوشاند. فرمود: دخترم! این مرد نابیناست. پاسخ داد: پدر، اگر او مرا نمی بیند، من او را می نگرم! اگر چه او نمی بیند. اما بوی زن را استشمام می کند!

رسول خدا پس از شنیدن سخنان دخترش فرمود: ((شهادت می دهم که تو پاره تن منی.))

«در اوج عفت و حجاب»

اسماء بنت عمیس، نقل می کند: روزهای آخر زندگانی حضرت زهرا (ع) با او بودم، روزی مرا به یاد کیفیت حمل جنازه توسط مردم انداخت، و ابراز نگرانی فرمود: که چرا جنازه زن را روی تخته ای می گذارند و بالای دست مردان و زنان حمل می شود؟! حضرت زهرا (ع) فرمود: من بسیار زشت می دانم که جنازه زنان را پس از مرگ بر روی تابوت سرباز گذاشته و بر روی آن پارچه ای می افکنند، که حجم بدن را برای بینندگان نمایش می دهد، مرا بر روی تابوت آنچنانی نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم باز دارد. اسماء بنت عمیس می گوید حضرت زهرا (ع) را دیدم که به امام علی (ع) فرمودند: ((وصیت می کنم، به شما ای پسر عمو که برای من تابوتی درست کنید، همانگونه که ملائک شکل آن را به من نشان داده اند.))

خدا شناسی فاطمه (ع)

«خدا گرایی فاطمه (ع)»

پیامبر اسلام (ص) روزی از دخترش پرسید: فاطمه (ع)! چه درخواستی و حاجتی داری. هم اکنون فرشته وحی در کنار من است و از طرف خدا پیام آورده است تا هر چه خواهی تحقق پذیرد. فاطمه (ع) پاسخ دادند: لذتی که از

خدمت حضرت حق می برم مرا از هر خواهشی باز داشته است: حاجتی جز این ندارم که پیوسته ناظر جمال زیبای خداوند باشم.

«وفات رحمت عالمیان»

سرانجام دوران رنج و اندوه فاطمه (ع) سر رسید و چرخ گردون هم خوشی را از دخت رسول خدا دریغ داشت، گو این عروس پیر با کسی سر سازش و مدارا ندارد و مداوم در کمین نشسته، تا مرد و زن، بالا خص آنان که بیشتر قرب می جویند را به کام بلا فرستد. سال دهم هجرت است، پیامبر خدا از حجه الوداع بازگشته است و مأموریت مهم خویش را در جحفه، بر کنار برکه خم به سبب فرود آمدن آیه تبلیغ، به انجام رسانده و آینده امت را برای خارج نشدن از طریق ثواب با امامت، علی بن ابی طالب (ع) ترسیم نموده است و با این عمل، دینی که خود مأمور به تبلیغش بود کمال بخشید. و اکنون در مدینه آخرین لحظات زندگانی خود را می گذارند. پیامبر خدا فاطمه (ع) را در آغوش دارد و برای نور چشم خود حکایت می کند که امسال برخلاف گذشته جبرئیل دو مرتبه برای او قرآن را تلاوت کرده است. حضرت برای دختر این واقعه را به آخرین سال حیات خود تفسیر و تعبیر می کند. دختر از این پیشگویی که سخت تکان خورده افسرده می شود و سرشک غم از دیده فرو می بارد. پدر او را با این بشارت که نخستین فردی است که در آن سرا به دیدار او می شتابد دلداری می دهد. بر لبان فاطمه (ع) از سر رضایت لبخندی نقش

می‌بندد، که آن روز حاضران در مجلس سبب گریه و خنده را درنیافتند، ولی بعدها روزگار، عمل فاطمه (ع) را به خوبی آشکار نمود.

لحظات به سرعت سپری می‌شود. مادر روزگار آبستن حوادثی بس ناگوار است. پیامبر خدا همه را از محضر خود مرخص کرده است. آخرین وصیتهای خود را به علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)، می‌کند و برای آنان، به ذکر گوشه ای از حوادث آینده می‌پردازد. به علی (ع) ماجرای غصب خلافت را بازگو می‌کند. پس از او می‌خواهند که بگویند در آن هنگام چه خواهد کرد؟ علی (ع) پاسخ می‌دهد: ((ای پیامبر خدا! این شمشیرم است که میان مقام خلافت و یغماگران جدایی خواهد افکند)) . اما پیامبر صبر پیشه ساختن و شکیبایی ورزیدن او را در قبال این حوادث به مصلحت دین می‌داند. ناگهان از درون سرای رسول خدا صداها به شیون و ناله و زاری، بر می‌خیزد. و پیامبر در آخرین لحظات عمر خود ناگهان، دستهای او که به نشانه دعا بر سر اسامه گذاشته است، به پهلو می‌افتد و ... و ... همه چیز تمام می‌شود. وای بر شهر پیامبر، وای بر یارانش، وای بر مسلمانها، و وای ... وای فاطمه (س) و علی (ع) ! بانگ بلند فاطمه، که بی اختیار گشته است، بر در و دیوار اتاق، غم می‌ریزد: بابا، بابا، بابا! ... پذیرای دعوت پروردگارش بابا جان! بهشت برین جایگاهش! ای بابا! جبرئیل امین، عزادارش! رفت و نزدیک گردید به پروردگارش ... ای بابا... بابا جان ...

علی دست به کار غسل و کفن پیامبر می شود. در بیرون از خانه پیامبر غوغایی دیگر برپاست: دیوار به دیوار خانه پیامبر مسجد قرار دارد و جمعیت انبوهی در آنجا اجتماع کرده اند. دسته هایی از مردم نیز در حال داخل شدن به مسجد هستند.

روح قدس در رسید پیش رسول خدا گفت هزاران سلام بر تو ز پروردگار ای که به عصمت تویی مطلع انوار از زلزله و معصیت دامن تو بی غبار قیامت در بدنت مرغ روان را قرار ورد زبان ساخته نعت تو ابن حسام

پس از آن علی (ع) با حالتی غمین قدم در خانه خود می گذارد. خانه ای که ما

تمکده بود و مجلس آرای این ماتم زهرا (ع). زبان، حال فاطمه اطهر چنین بود:

غم هجوم آورده می دانم که زارم وین غم دیگر که دور از روی یارم
میشی کشیدم میشی کشیدم
شب هلاکم می کند اندیشه غمهای روز فکر محنت شبهای تارم می کشد
روز

«ماجرای سیاسی فدک»

هفت شب پس از رحلت رسول خدا فاطمه (ع) در حالی که دو فرزند دلبندهش را به همراه دارد بر سر مزار پدر رفته به شیون و زاری می پردازد، زنان مدینه که از رفتن، فاطمه زهرا بر سر مزار پیامبر آگاه شده بودند دسته دسته بر سر مزار رسول خدا می رفتند و به سوگواری می پرداختند. فاطمه زهرا (ع) در ضمن سوگواری و درد دل کردن با تربت پدر به ذکر حقایق، فضایل

شوهرش، افشای توطئه و دسیسه سازان و رنجهایی که پس از مرگ پدر تحمل شده می پرداخت. از ماجرای بیعت، چند روزی سپری نشده بود، که تصرف فدک و محروم نمودن فاطمه و اولادش { علیهما السلام } از عایدات این قطعه زمین، که در ملک رسول خدا بود و بعد به فرمان خدا به عنوان ارث به دخترش واگذارده؟ پیش آمد. این عمل از جانب دستگاه حاکم علل متعددی داشت که پرداختن به آنها و بررسی یکایک آن علل از حوصله این مقال بیرون است اما آن سببی که چون روز روشن است و هر خواننده ای با در نظر گرفتن فضای آن روز جامعه اسلامی به خوبی درک می کند آن است که غاصبین نابه حق خلافت دریافته بودند که پایگاه اجتماعی اهل بیت پیامبر خدا (ص) از استحکام و قدرتی برخوردار است، که عاقبت الامر پیروزی را از آن آنان می سازد. و این بیعت از سر اجبار مردم با آنان دیری نمی پاید که از هم گسسته خواهد شد. مقام والای اهل بیت از هر نظر، تاییدات پیامبر خدا در زمان حیاتش از علی و فاطمه و فرزندانشان (علیه السلام)، نزول آیاتی چند از کلام الله مجید در شان و منزلت آنان و در مقابل بی مایگی و سابقه نامعلوم و تاریک غاصبین عوامل سرنوشت سازی بودند، که می بایست حکومت وقت چاره ای برای آنان بیندیشد.

نخستین گامی که به نظر غاصبین باید برداشته می شد این بود که توان مالی اهل بیت را محدود سازند، زیرا آنان می پنداشتند که اگر تبرعات و بذل و بخششهای خاندان وحی رو به کاستی نهد از میزان محبوبیت آنان در میان

مردم کم می‌شود و مردم به تدریج از اطراف آنان پراکنده خواهند شد و وجود این واقعه غیر قابل انکار است. دلیلش شهادتی است که علمای فریقین در کتب خود داده‌اند و بعضا به نقل سخن فاطمه زهرا (ع) در مسجد پیامبر خدا و پاسخ ابوبکر و ... پرداخته‌اند. علاوه بر آن، در طول دویست سال پس از این واقعه خلفای نا به حق اسلام چندین بار فدک را به اهل بیت پیامبر باز گرداندند و دوباره باز ستاندند. این مطلب خود کاشفی است بر اینکه فدک از آن فرزندان و اهل بیت پیامبر خدا بوده است.

باری، به فرمان ابوبکر و رایزنی عمر فدک به نفع دستگاه حاکمه ضبط و تمامی کار گزارانش اخراج شدند. فاطمه زهرا (ع) چون این خبر شنید به نزد ابوبکر رفت و فرمود: ((چرا مرا از میراثی که از پدرم، رسول خدا (ص) به من رسیده است منع می‌کنی و وکیلیم را از فدک اخراج می‌نمایی؟ حال آنکه رسول خدا از جانب خدای متعال آن را برای من قرار داد)). ابوبکر گفت: ((براین گفته ات اقامه شهود نمای)). بانوام ایمن آمده گفت: که چون خدای تعالی به رسول خود آیه « و آت ذالقربی حقه » را فرو فرستاد رسول اکرم فدک را به موجب این فرمان الهی به فاطمه (ع) بخشید و ان را وسیله ارتزاق وی قرار داد. ((آن گاه علی (ع) آمده همین مطلب را نزد ابوبکر شهادت داد. ابوبکر به ناچار نوشته ای به فاطمه زهرا (ع) داد، دایر بر اینکه فدک از آن اوست. در این هنگام عمر خطاب رسید و پرسید: ((این نوشته چیست؟)) ابوبکر گفت: ((فاطمه (ع) ادعا می‌کند که فدک ملک اوست و بر ادعای خود ام ایمن و علی را شاهد

آورده است. آن دو هم بر ادعا شهادت دادند. لذا، من به نوبه خود مالکیت وی را تأیید نموده نوشته‌ای در این باره به دست او دادم. ((عمر گفت: ((فردا به درآمد فدک نیاز مبرمی پیدا می‌کنی، زیرا اگر مشرکان عرب بر ضد مسلمانان قیام کنند از کجا هزینه جنگ را تأمین می‌کنی؟)) آن گاه نوشته را از فاطمه (ع) ستاند و آب دهانی بر آن انداخته، پاره‌اش نمود. فاطمه زهرا (ع) چون این صحنه را بدید گریان از پیش آنان بیرون آمد. پس از این ماجرا علی (ع) به نزد ابوبکر رفت. در حالی که در مسجد نشسته بود و اطرافش را گروهی از مهاجرین و انصار احاطه نموده بودند. پس فرمود: ((ای ابوبکر چرا فاطمه را از ارثی که از رسول خدا برده است مانع شدی، حال آنکه پیامبر در زمان حیاتش فدک را به او تملیک نموده بود؟)) ابوبکر پاسخ داد این غنمیت از برای تمامی مسلمانان است. اگر وی شهودی را اقامه نماید که رسول خدا آن را بر وی قرار داده است می‌پذیرم و گر نه در فدک هیچگونه حقی نخواهد داشت)).

امیر المومنین (ع) فرمود: ((ای ابوبکر! آیا بر خلاف آنچه که خدا در میان مسلمانان حکم می‌کند، میان ما حکم می‌کنی؟)) ابوبکر گفت ((خیر))، علی (ع) فرمود (پس اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که تملک آنان باشد و من بگویم که من نیز از آن سهمی دارم، ای ابوبکر! در این میان تو از چه کسی خواستار اقامه بینه می‌شوی؟)) ابوبکر در پاسخ گفت ((از تو بینه خواهم ساخت)).

علی (ع) فرمود: ((پس چرا از فاطمه دلیل می‌طلبی در حالی که فدک در دستان اوست رسول خدا در زمان حیات خود آن را به ملکیت او درآورده

است و وی از زمان رسول خدا تا این لحظه مالک فدک است؟ و چرا از مسلمانان بر آنچه که ادعاء می‌کنند. (از اینکه فدک ملک تمامی مسلمانان است) بینه و شاهد نمی‌طلبی، همانگونه که اگر من چنین ادعایی می‌کردم از من بران

ادعا بینه و شاهد می‌طلبیدی))؟ ابوبکر ساکت شد (فیهت الذی کفر). عمر گفت: ((ای علی! کلام و مباحثه را رها کن، زیرا که ما توان مقابله با حجت‌های تو را نداریم. اگر شاهدان عادل بر امر اقامه نمودی فبها، وگرنه فدک از زمرهٔ اموال عمومی و از آن همهٔ مسلمانان است و تو و فاطمه حقی در آن ندارید.))
علی (ع) فرمود: ((ای ابوبکر! آیا کتاب خدا را تلاوت می‌کنی))؟ پاسخ داد: بلی، حضرت فرمود: مرا از این گفتار خداوندی آگاهم ساز که:

(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)

این آیه در حق چه کسانی نازل شده است؟ در حق ما یا غیر ما؟ پاسخ داد: خیر، در حق شما نازل گردیده است، علی (ع) فرمود: ((اگر شهودی شهادت دهند که فاطمه زهرا، دخت رسول خدا کار ناشایستی انجام داده با وی چگونه رفتار خواهی نمود؟)) ابوبکر گفت: ((بر او حد جاری خواهم نمود همانگونه که بر دیگر زنان مسلمان حد جاری می‌کنم.)) علی (ع) فرمود: ((اگر مرتکب این عمل شوی در این صورت نزد خداوند از زمرهٔ کافران خواهی بود.)) ابوبکر گفت: (چرا؟) علی (ع) فرمودند: زیرا که شهادت خدای تعالی را بر فاطمه زهرا را رد کرده شهادت مردم را جایگزینش نموده ای!! همانگونه که حکم خدا در مورد رسول را در این مورد که فدک را به وی بخشیده بودند، رد کردی و

گمان بردی که فدک غنیمتی است که مالک آن قاطبه مسلمین می باشند، در حالیکه رسول خدا فرمود: بینه و دلیل بر عهده مدعی است و سوگند بر عهده کسی است که بر علیه وی ادعایی شده است. ((در این هنگام مردم با یکدیگر به گفتگو و سخنان درگوشی پرداختند و گروهی گروه دیگر را انکار می نمودند و می گفتند (قسم به خدا که در کلام خویش صادقست.)) فاطمه (ع)، چون این بشنید در حالیکه گروهی از زنان مهاجر و انصار در رکابش بودند به سوی مسجد خدا رفت.

سرای غم

«بیت الاحزان»

پس از گذشت ماجرای فدک، فاطمه (ع) روز و شب در فراق پدر سرشک غم از دیده فرو می ریخت و لحظه‌ای آرام نداشت، از دنیا بیزار و از مردمان آن روی گردان شده بود، آروزی پیوستن به گرامی پدر خود را آنی بدست فراموشی نمی سپرد. درب نیم سوخته، جسم رنجور از شدت جراحات و ضربات و ناله دلخراش و جانسوز فاطمه هر رهگذری را به تأمل و ا می داشت و پایش را در ره سپردن سست می نمود. مردم کور و تاریک نشین آن شهر مرده و بی روح با دیدن این مناظر کم کم به خود می آمدند و این زنگ خطری برای چپاول گران ستم پیشه بود. برخی از ریش سفیدان کودن، که چوبهای تراشیده عناصر ناپاک بودند، به نزد علی (ع) آمدند و از اشک و آه فاطمه (ع) زبان به گله و شکایت گشود. آنان به حضرت گفتند: ((فاطمه شب و روز گریه می کند و همین امر آسایش از ما ربوده است. نه شب در بستر خود آرامش داریم و نه روز با جمعیت خاطر دل به کار می دهیم. به او بفرما یا روز گریه کند شب آرام گیرد، و یا شب آرامش نداشته باشد، و گریه کند و روز را به سکوت برگزار کند.)) علی (ع) مظهر رحمت داور آنان را در رساندن پیامشان مطمئن ساخت هر چند که به واقعیت ماجرا و قوف کامل داشت، چون آنان از نزدش رفتند به نزد همسرش درآمد و سخن آنان را باز گفت. فاطمه (ع) گفت:

((ای ابوالحسن! زندگیم به درازا نخواهد انجامید. بزودی آنان را وداع خواهم نمود. به خدا سوگند، نه شب آرام گیرم و نه روز از شیون و زاری باز ایستم، تا به پدرم، پیامبر خدا ملحق شوم.)) علی (ع) فرمود: ((ای دخت نبی گرامی! به صوابدید خود هر چه خواهی همان کن)).

شکوههایی که با مقصودی خاص ادا می شد اثر کرد. فاطمه زهرا (ع) روزها دست دوفرزند دلبنده خود را می گرفت و به خارج از مدینه، در انتهای بقیع، می رفت و در سایه بوته خواری به سوگواری می پرداخت. این عمل نتیجه ای معکوس بر آن شکوهها داشت، چرا که یغماگران می پنداشتند با سزار نمودن این نغمهها از بیداری خفتگان جلوگیری می کنند. اما غافل از آن بودند که این تغییر رویه نه تنها از بعد مبارزه منفی دخت پیامبر نمی کاهد، بلکه جنبه گستردهتری به آن می دهد. هر کاروانی که از مدینه می گذشت با شنیدن این نالهها لحظه ای توقف می کرد و به فکر فرو می رفت. دشمن که به ستوه آمده بود برای انصراف فاطمه (ع) شبانه آن بوته خار را از جای کند. در مقابل، امیر مؤمنان (ع) با نصب سایه بانی بیت الاحزانی برای دخت پیامبر خدا فراهم آورد، که نمایش دهنده بهتری برای مبارزه زهرای اطهر (ع) بود. پس از مدتی فاطمه زهرا (ع) به بستر بیماری افتاد. لطامات جسمی و روحی و فراق پدر او را ناتوان و رنجور و بیمار کرده بود. پرستاری حضرت به دوش علی (ع) و اسماء بنت عمیس بود. خبر در مکه پیچید که گرامی دخت پیامبر خاتم در بستر بیماری افتاده است. زنان مهاجر و انصار بر آن شدند تا به اتفاق همه به

عیادت حضرت روند. تصمیم به مرحله اجرا درآمد و خیل عظیمی از زنان برای عیادت به سوی خانه زهرا(ع) در راه شدند. هم اکنون جمعیت در سرای زهرا (ع) جای دارند و برخی بر اثر کثرت جمعیت بیرون از سرا به انتظارند تا آنانکه در داخلند درآیند، اما هیبت و حشمت بانو مهر سکوت بر لبها زده است. یکی از زنان جرات می کند و از حضرت جویای حال می شود، حضرت در پاسخ چنین می فرماید: ((حال اینگونه ای است که از دنیای شما بسی بیزار و مردانتان را دشمن می دارم! حال و قالشان را آزمودم و از آنچه کردند بسی ناخشنودم و آنان را به کناری نهادم. چه بد نذیره ای از پیش برای خود فرستادند.)) خشم خدا را به جان خریدند و در نیران پاینده اند.

سوگند به خدا، اگر مردانتان در خارج نشدن زمام امور از دستان علی پای می فشردند و تدبیر کار را آن چنان که پیامبر بدو سپرده بود تحویل او می دادند علی آن رابه سهولت راه می برد و این شتر را به سلامت به مقصد می رساند، آن گونه که حرکت این شتر رنج آور نمی شد. علی آنان را به آبشخوری صاف و مملو و وسیع راهبر می شد که آب از اطرافش سر ریز می کرد و هرگز زنگ کدورت به خود نمی گرفت. او آنان را از این آبشخور سیراب بدر می آورد. حال شما جز میوه حسرت چیزی برداشت نخواهید نمود. کارتتان به کجا خواهد انجامید؟ در حالی که ((حقایق و امور بر شما مخفی گردیده است. آیا می توانم شما را به کاری وادارم که از آن کراهت دارید)). بازتاب سخنان زهرا(ع) در بستر بیماری برای زنان مهاجر و انصار رفته رفته

به انقلابی پر خروش بدل می‌گشت. برای خنثی نمودن اثر آن اولی و دومی صلاح در این دیدند که با عیادت از دخت نبی امواج خروشان این حرکت را در ماند آب تظاهر دروغین به همدردی گرفتار سازند. لذا، از علی (ع) رخصت طلبیدند تا با فاطمه (ع) ملاقات کنند. فاطمه (ع) اجازه نداد. امیر المؤمنین (ع) به همسر خود فرمود: (خانه، خانه توست هر آنچه تو فرمایی). ملاقات انجام شد. لیکن مقصود آن دو از این ملاقات تأمین نگردید، زیرا فاطمه (ع) با آنان سخن نگفت. فاطمه (ع) سخن گفتن با آنان را موکول به اقرار این مطلب نمود که پیامبر فرموده بود: ((فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است)). آنان تصدیق کرده‌اند که پیامبر چنین فرموده است. پس از آن فاطمه (ع) فرمود: ((خدا و ملائکه را به شهادت می‌گیرم که شما دو نفر مرا آزردید و رضای خاطر من به جای نیاوردید و من از شما ناخشنودم و آن گاه که به دیدار پیامبر نائل گردم از شما دو نفر نزد او شکایت خواهم کرد)).

حال مزاجی فاطمه زهرا روبه وخامت نهاد. دیگر کسی اجازه ملاقات نداشت، حتی عباس، عمومی پیامبر موفق به ملاقات با حضرت نشد. در روز آخر حیات خوابی نیمروز حضرت را ربود. حضرت در خواب پدر خود را دیدند که خبر می‌داد: امشب به دیدارم خواهی آمد. فاطمه (ع) چون از خواب بیدار شدند آبی خواستند. بدن خود را با آن آب شستشو داده جامه نیکویی در بر کردند. آن گاه خادمه خود را فرمودند تا در وسط غرفه بستری بگستراند. چون فرمان انجام شد، حضرت روبه قبله در بستر خود دراز کشیدند و دستها را بر

گونه خود نهادند، آن گاه در خطاب به سلمه ام ابی رافع فرمودند: ((ای مادر من! من در همین لحظه قبض روح شده و از جسم جدا می‌افتم. بدان من غسل کرده با لباسهای پاکیزه در بستر آرمیده‌ام. پس هیچکس از تن من لباس نگیرد)). علی (ع) در این هنگام وارد منزل شدند و برای اطلاع از حال همسر خود وارد غرفه فاطمه شدند. فاطمه، علی (ع) را از رؤیای صادقانه خود آگاهانید. چون خواست وصیت کند. علی (ع) همه را از غرفه خارج نمود.

به نام خداوند بخشنده مهربان

این وصیت و سفارشی است که فاطمه دخت پیامبر خدا می‌کند. وصیت می‌کنم در حالی که شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. بهشت حق است و دوزخ حق، و رستاخیز خواهد آمد.

در ماتم زهرا (ع)

صدای شیون و ناله از کوی و برزن شهر خاموش مدینه برخاست. زنان بنی هاشم و قریش موی پریشان کرده گروه گروه به خانه زهرا (ع) می‌آمدند و به یکدیگر تسلیت می‌گفتند و فرزندان فاطمه را که در کنار جسد بی‌روح مادر به سوگواری مشغول بودند، دلداری می‌دادند. شیون و ناله زنان مدینه، بالاخص زنان بنی هاشمی، مدینه را به لرزه درآورده بود. زنان مدینه وحشت زده چون روزی که پیامبر را از دست داده بودن فریاد می‌کردند: ((یا سیدتا! یا

بنت رسول الله ((. مردان مدینه هم فوج فوج به نزد علی (ع) می آمدند و او را تسلیت می گفتند. سرازیر شدن مردم به خانه علی و زهرا (ع) آن چنان ازدحامی را ایجاد نموده بود که برخی آن را به یال اسب تشبیه کرده اند.

علی (ع) نشسته بود و حسن و حسین (ع) درپیش روی او گریه می کردند. مردم از مشاهده این منظره به گریه افتادند. مردم در انتظار تشییع جنازه و خواندن نماز میت و مراسم خاک سپاری هستند. علی (ع)، بنا به وصیت و سفارش فاطمه (ع) ابوذر را فرمود: تا برای مردم اعلام دارد که مراسم به تعویق افتاده است. مردم به این خیال که مراسم در فردای آن روز انجام می گیرد متفرق شدند. پاسی از شب گذشته است، سرو صداها به خاموشی گراییده است. مردم مدینه به بسترها خزیده اند و خمودی و خموشی بر آن ظلمتکده ای که فقط نامی از پیامبر را بر خود داشت پنجه افکنده بود. امیر مؤمنان به کمک اسماء بنت عمیس جسم نحیف و رنجور فاطمه اطهر (ع) را در مغسله می نهد. بار غم آن چنان بر دوش این تهمتن مرد عرب و عجم سنگینی می کند، که هر آن خطر سقوط او بر زمین می رود. آهی که از نهان سودای دل او بر می خیزد حکایت از شدت غم می کند. غمی جانکاه که هرگز التیام نیافت: هنگامی که رسول خدا (ص) از دنیا رفت، علی (ع) فرمود: ((این یک تکیه گاه من بود که فرو ریخت)). چون فاطمه (ع) از دنیا رفت فرمود: ((این هم تکیه گاه دوم)).

علی (ع) بی بدیل مردی است که می داند چه گوهری را از کف داده است.

قدر این یکدانه گوهر را علی دانست و آری، آری، قدر گوهر را که داند؟
ب_____س _____گ_____وهری

علی (ع) از روی لباس به غسل دادن همسرش فاطمه (ع) مشغول می‌شود. ناگهان دست از کار کشیده سر به دیوار نهاده، ناله تلخی همراه با فرو غلتیدن سرشک از دیده سر می‌دهد. سبب معلوم است: دستان مبارک حضرت در هنگام غسل به دمل موجود روی بازوان خورده که او را این چنین بی‌تاب نموده است. غسل دادن تمام شد. علی (ع) با پارچه‌ایکه پیامبر را خشک نموده بود، بدن عزیزش را خشک نموده بود. پس از آن با حنوطی که جبرئیل برای پیامبر آورده بود که ثلثش برای پیامبر، ثلث دیگری برای فاطمه (ع) و ثلث آخر برای خود حضرت بود، فاطمه (ع) را حنوط نمود. در حالی که همسر جوانش را در کفن می‌پیچید با خدای خود این چنین راز و نیاز می‌کرد: ((خداوند! این بنده توست، این فاطمه است، دخت والای پیامبر و برگزیده تو، دخت بهترین خلقت. خدایا! آنچه رهاییش را سبب می‌شود بر زبانش جاری کن. برهانش را محکم نما. درجاتش را متعالی و او را به پدرش ملحق گردان.)) چون خواست بند کفن را بندد، صدا زد: ای ام کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای حسن و ای حسین! بیاید و از دیدار مادرتان توشه بگیرید که وقت فراق است. آن شب شکوه غم بود که عرضه اندام می‌کرد. صحنه‌ای به نمایش درآمد که قلبها را از تپش باز داشت، شرر به خرمن احساسات افکند و عواطف را بر ستیغ هیجان

جای داد. حسنین (علیهما السلام) با چشمانی پر سرشک، خود را بر جسم بی جان و تکیده مادر جوان انداختند. لحظاتی به گریه گذشت. پس از آن، گریه به مناجاتی عاشقانه بدل گردید:

((آه چه اندوهی که شعله اش به خاموشی نمی گراید، اندوه و حسرت بر فقدان جدمان محمد مصطفی و مادرمان زهرا. ای مام حسن! ای مام حسین! چون به لقای جدمان نایل گشتی سلام ما را به او برسان و بگو: ما، در پس تو در این دنیا یتیم ماندیم)).

امیر المؤمنان که شاهد این صحنه جانکاه است می فرماید: من خدا را گواه می گیرم که فاطمه ناله ای جانکاه بر آورد و دستان خود را گشود و فرزندانش را برای مدتی به سینه چسبانید.

شقایق را نهان در یاسمن کرد	علی چون جسم زهرا را کفن کرد
بیه زاری جانب مادر دویند	دو نور دیده اش از ره رسیدند
عیان شد معنی نور علی نور	خود افکندند بر آن جسم رنجور
چنان نالید کز سر هوششان برد	بغل بگشاد و در آغوششان برد

حضرت آن گاه می افزایند که ناگاه هاتفی غیبی در آسمان صدا زد:

«یا ابا الحسن! ارفعهما عنها فلقد ابکیا و الله ملائکه السماء...»

ای علی! حسن و حسین را از سینه مادرشان بلند کن. به خدا سوگند! فرشتگان آسمان به گریه افتاده اند. بنا به روایتی منقول از امام صادق (ع)، پس از مراسم تودیع، حضرت بر جسم بی جان فاطمه (ع) نماز گزارد. امیر مؤمنان در نماز با

خدای خود چنین مناجات می نمود: پروردگارا! من از دخت پیامبرت خشنودم. خداوندا! او اکنون گرفتار وحشت است. پس مونسش باش. خداوندا! او مورد ستم قرار گرفت، پس تو بر او داوری نما، که بهترین داورانی. آن گاه جنازه با همراهی حسن و حسین (ع) و عقیل و عمار یاسر و مقداد و ابوذر و سلمان و عباس و فضل، به مکان موعود برده شده، امیرمؤمنان با دلی آکنده از اندوه به درون قبر رفتند. جسم همسر را در لحد خواباندند و صورتش را بر خاک نهادند و چنین فرمودند: ((ای زمین! امانت خود را به تو سپردم، این فاطمه دخت رسول خداست.

بسم الله الرحمن الرحيم / بسم الله و با الله و علی مله رسول الله محمد بن عبدالله. ای صدیقه! تو را تسلیم نمودم که از من به تو سزاوارتر است. به خشنودی خدا در مورد تو راضی و خشنودم.

(منها خلقنا کم و فیها و لغیدکم و منها نفرجکم تاره اخری) زمان شهادت فاطمه زهرا (ع) به سبب اعمال نظر زورمندان و منکران و دسیسه سازان و قلب برخی از حقایق موجود، همچون ائمه اطهار (ع) و شخص رسول الله (ص) در بوتة ابهام مانده و مختلف ذکر شده است: چهل شب، شصت روز، هفتاد و پنج روز، نود روز، نود و پنج روز، شش ماه و هشت ماه پس از وفات پیامبر خدا که روایت چهارم در میان علمای امامیه از شهرت برخوردار است. این قول مبتنی بر قرائنی است، از جمله حدیثی که ابو جریر در دلائل الامامه از ابوبصیر نقل می کند، که امام صادق (ع) فرمودند: ((فاطمه (س) در روز سه

شنبه، سوم جمادی الاخر سال یازدهم هجرت بدرود حیات گفت و سبب وفاتش آن بود، که قنفذ نوکر عمر به فرمان مولایش بنا نوک آهنی غلاف شمشیر به او زد و او محسنش را سقط نمود. از این رو، به بستر بیماری افتاد و نپذیرفت آنانی که او را آزار داده بودند بر او وارد شوند، ... و عمرش در هنگام وفات ۱۸ سال بود)). جای مزار گرامی دخت پیامبر خدا نا معلوم است، چرا که خود چنین وصیت نموده بود. پیداست که با این تصمیم قصد نشان دادن نا خشنودی خود را از حکام وقت داشته است:

ترفن لیلا و یغفی قبرها؟

ابضعه الطهر العظیم قدرها

الا لوجدها علی اهل الجفا

ما دفنت لیلا بستر و خفا

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

۱) آیا پاره تن پیامبر پاک که مقامی رفیع داشت، باید شبانه دفن شود و خاک بر قبرش ریخته شود؟

۲) وی شبانگاه و در خفا دفن نشد، مگر به خاطر شدت تأثرش بر ستمگران. مزار بنت الرسول (ع) را برخی در بقیع، و دیگران در خانه خود حضرت نوشته اند، که علمای امامیه بر هر دو مدعا روایتی ذکر کرده اند. سخن خود را با توسل به این بانوی دو سرا به انجام می‌رسانیم:

((یا فاطمه الزهراء یا بنت محمد، یا قره عین الرسول، یا سیدتنا و مولاتنا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجتتا، یا وجیهه عندالله اشفعی لنا عندالله.)) ای فاطمه زهرا! ای دخت محمد، ای نور دیدگان رسول؟! ای بانوی ما و ای رهبر گرانقدرمان ما به تو روی کرده چشم شفاعت تو داریم و با تمسک به تو به خدا پناه می‌بریم، و خواسته‌های خود را به تو عرضه می‌داریم ای آنکس که در نزد خداوند آبرومندی! در پیشگاه او از ما دستگیری نما. ((یا فاطمه الزهرا انی بک اشکو))

یا فاطمه، ای خاتمه مقصد خلقت	ای قائمه هستی، ای آیت رحمت
ای خالق قدر و شرف و مالک	هرچند عطای تو فزونست به رفعت
عصمت	نومید نشد از در امید تو هندو
محتاجم و حاجت طلبم ای قاضی	ای عصمت یک معتصم و فلک دو
حاجت	دری

